



فساد اداری جزء لاینفک

جمهوری اسلامی

دولتها ی سرمایه داری ریشه در استثمار دارند. استثمار خودفساد است و ظالمانه است و مرک تدریجی انسانهای محروم است. پس دولت سرمایه داری خود از ریشه فاسد است. دولتی که چرک و خون و عفونت از لابلای چرخهای تر گشتش میریزد. دولتی که فقط و فقط ادامه بهره کشی را ممکن میکند. دولتی که خود نماینده طبقه ستگر است مگر میتواند فاسد نباشد. سرمایه داری فاسد است و جمهوری اسلامی دولت سرمایه داران است پس بی گفتگو از اساس بر استخوانهای مردم محروم بغاعده است. بحث بر سر این نیست که چون جمهوری رشوه خواری را اشاعه داده است، چون جمهوری بیکاری، بلای خانمانسوز مردم زحمتکش را گسترده است یا چون جمهوری اعتماد را بجان جوانان انداخته است و یا چون نوجوانان را جوانمرد کرده است یا
بقیه در صفحه ۲



در صفحه ۲

همیشه گل جاودانه است

در سهای قیام شکوه مند ۲۲ بهمن

رها کردند و سلاح بست گرفتند دستهای پینه بسته، کینه های خویش در لابلای کوکتل مولوتفها نهاده ارتش و بوروکراتی اسی شاهنشاهی را اینجا و آنجا به آتش کشیدند، دانش آموزان خروش و چایکی خویش چون چرخه های انقلاب در خدمت دگرگونی قرار دادند. معاننان و کسبه
بقیه در صفحه ۴

بیاد روزهای فراموش نشدنی قیام بهمن ماه ۲۰ روزهای پرشکوهی که به اندازه سالها تجربه به ارمغان آوردند. تجربیات عظیمی که در دورانهای رکود و تسلیم در طی دهها سال بست نمی آیند. بیاد روزهایی که کارگران و دهقانان دیگر اقشار جامعه بعنوان مرکز جوش و خروش قیام چرخهای تولید مملکت

راه کارگر در ورطه رفاه میسزم

مانده باشد. هرچقدر که رسوا و فرصت طلب باشد. گمان میرفت که این راه و روش دیگر بکار بورژوازی نیاید و لذا انتظار شیوه های دیگری از رفرمیستها و اپورتونیستهای خائن به طبقه کارگری رفت. اما تاریخ برای رسوائی انسان چنان شرایطی ایجاد کرد که آن به ظاهر مدعیان مبارزه با بورژوازی که خود را در پشت طبقه کارگر پنهان می نمودند به
بقیه در صفحه ۱۵

هیبت انقلاب ورشد مبارزه طبقاتی هرکس و جریانی را به جایگاه واقعی خویش برتاب میکنند. در مبارزه طبقاتی پنهان ترین اندیشه های اپورتونیستی و انحرافی ناچار بر بستر تندبیبج های تاریخی خود را ظاهر میکنند. وقتی که جریان ضد انقلابی حزب توده از مشاطه گری رژیم سرمایه داری شاه سرافکننده بر میگشت گمان نمودت ظاهرا که کسی را یاری رفتن به همان راه باقی

در این شماره

۱ اخبار

۲ گزارش توده ای

۳ بیاد صمد

۴ گرامی باد

۵ شعر

بیروشات اسلامی جمهوری ادبیت راجی دمکراتیکین جمهوری



فساد..

نیست زیرا اگر چنین نمی‌کرد دولت سرمایه‌داران نبود. عوام‌فریب‌ترین دولت سرمایه‌داری نیز نمی‌تواند فساد نباشد. آب از سرچشمه گل‌آلود است و ریسه فساد در دولت وقت به حصر پایان ناپذیر آن سرمایه‌دارانسی برمیگردد که جیب گشادشان از ثمره خون مردم هر روز انباشته‌تر میشود و تا چشمشان را خاک‌گور پر نکند چشم طمع از خون مردم بر نمی‌گیرند. آنچه باعث میشود به فساد در جمهوری اسلامی اشاره کنیم اینست که ایمن عوام‌فریبان مزدور همواره به فریب توده‌ها مشغولند و از عدالت‌پروری خویش دانشن میدهند و جوخه‌های اعدامشان آنی از آتش سلسله‌های ضد انقلابیشان خاموش نمیشود و نام "مفسد فی الارض" را که برازنده خود و تمامی اسلافشان است بر مردم انقلابی و زحمتکش می‌نهند. کسی که بخواهد از فساد جمهوری سخن بگوید فی الواقع درمیاند که به کجای این مرداب چرک و خون اشاره کند که سراپا فاسد است. نگاهی هرچند سطحی به ادارات به معتادان به بیکاران، به آمار جرائم، به آمار کشتار، به فقر و محرومیت و ... هر انسان شرافتمندی را که نره‌ای احساس همدرکی در او سراغ بتوان کرد به خشم می‌آورد، که این جلادان سرمایه‌دار چگونه چون خوره عمر انسانها را می‌چوند و هستی آنان را بتاراج می‌برند و چگونه روزگار کارگران و زحمتکشان، ایمن میلیونها انسان رنج دیده را به شب تار بدل کرده‌اند. و چگونه وقیحانه دم از عدالت و مبارزه با فساد می‌زنند ما برای نشاندادن عمق این عوام‌فریبی سری به ادارات استان می‌زنیم. بوروکراسی اداری، کاغذبازی، ادارات و تشریفات زائد چنان برست و پای مراجعین می‌پیچند که برای مختصر کاری باید از هفتخوان رستم گذر کند و بقول یکی از مردم زحمتکش " خدا کند که گذار آدم به اداره و ادارجات نیفتد که پسر آدم را برمی‌آورند " رشوه‌خواری و حق و حساب از صدر تا ذیل با اشکال مختلف رایج است.

این عمل‌گاه با شیوه‌های خاص و با ضوابط جمهوری اسلامی انطباق محض می‌یابد. یعنی رشوه‌خواری در شکل تقاضای هدیه، موقوفات و در بیست‌سازان موارد تقاضای علنی پول. هزاران کارمند شریف‌جزه که کینه جمهوری را در قلب خود می‌پرورند و زیر فشار تهدید و اخراج مجبورند به مشاغل دیگر از قبیل خرید و فروشهای جزئی و ... کمک‌خرجی برای خود است و پا کنند. بسیاری که این توانائی را نیز ندارند و بقول یکی از آنها " با سیلی صورت‌خود را سرخ نگه میدارند " اما کارمندان عالی‌رتبه که مزدوران رژیم هم هستند و از سران حزب‌اللهی و کارگزاران جمهوری اسلامی محسوب میشوند، کارهای کلیدی دولت جمهوری اسلامی را در دست دارند و هر از گاهی گوشه‌ای از باندبازیه‌ها، توطئه‌گریها و جنایات و نزدی و عمدتاً رشوه‌خواری آنان چنان برملا میشود که حتی ورق پاره‌های خود رژیم نیز با هم لاپوشانی نمی‌توانند این سروران خویش را تبرئه نمایند، بعنوان مثال نماینده " امام " در ایرانشهر قربانی مزدور که کوس رسوائیش در ایرانشهر کوبیده شده است، رشوه‌خواری‌های کلان، تجاوز به زنان و اداره پخش فیلم‌های مستهجن و ... معروف خاص و عام است. یا غدیری حاکم شرع جلال رژیم در زاهدان که بهمین اتهام‌ها مشهور خاص و عام است و حداقل مردمان بلوچ جنایات او را از نزدیک دیده‌اند. یا فساد جنسی در حوزه زینبیه ایرانشهر. نزدیک‌های عوام‌ل و سردمداران وزارت بازرگانی در منطقه فروش ماسینهای قرعه‌کشی شده توسط فرماندار زاهدان. غصب زمینهای مرغوب و تحویل آن به وابستگان خود توسط فرماندار. با نگاهی به اخبار درج شده در بامی‌استار و با مختصر گفتگویی با هر بلوچ زحمتکش با نگاهی سطحی به ادارات، به هزاران مورد فاش شده از رشوه‌خواری و نزدی، بعنوان یک عمل رایج در ادارات جمهوری اسلامی پی می‌بریم. آن زحمتکش بلوچی که بزور و ارباب‌از او توسط بیج و سپاه اخاذی میشود و به بهانه کمک به جیبه اموال و پول او به غارت

می‌رود، وقتی اموالش سر از خانه عبادی‌خاثن امام جمعه زاهدان درمی‌آورد و یا در بازار کمکهای جنسی او بفروشی می‌رسد، این فساد را لمس می‌کند. گرفتن رشوه از کسانی که پاساژ می‌سازند. آزاد کردن ثروتمندان در ازای پول و در حبس نگاهداشتن زحمتکشان فقیر که قدرت مالی برای رشوه دادن ندارند در حالیکه هر دو به یک جرم یا حتی به جرمهای سبکتری بازداشت شده‌اند. بعنوان نمونه میتون. ان به بازداشت یکی از میلیونترهای قاچاقچی که همراه چهار بلوچ زحمتکش در ... با اسلحه دستگیر شده بود و بلافاصله آزاد شد و افراد بلوچ هنوز هم در بازداشت بسر می‌برند، اشاره کرد. بارزترین نمونه این فساد رسمی حساب صد امام است که با واریز پول به این حساب جواز هر کاری را میتوان بست آورد. امکانات رفاهی که باید به دست مردم برسد به ماموران و مزدوران رژیم تعلق می‌گیرد. از ماسین، بیخچال و رادیو و تلویزیون و ... تا گوشت و سیگار و مواد غذایی اولیه دیگر که بوفور حتی مفت و مجانی بدست آنان میرسد. حتی این امکانات را به درب‌خانه اعوان و انصار خویش می‌برند و لازم نیست قدم رنجه نموده و مثل هزاران مردم رنج‌دیده دیگر در صفهای طولیل و بیج و خم‌های اداری لحظه‌ای مکدر شوند.

وزارت بازرگانی اخیراً در زاهدان و چاه‌بهار مجبور به افشای چندین نفر از گردانندگان این اداره شد که مدت‌ها سال مایحتاج مردم را هنوز به تعاونتها (که خود نیز نزدیک‌هایشان افشا شده) نرسیده به بازار آزاد فروخته بودند. سران رژیم برای فریب توده‌ها آنها را به چاه‌بهار فرستادند پاره‌ای از آنها میلیونها تومان پول به جیب زده و صاحب‌ویلا و خانه و ماسین و ... شده‌اند. رایج ترین شیوه آنها پس از افشای شدن اینست که بعد از آنکه از غارت توده‌ها حسابی فریه میشوند و نزدیک‌هایشان افشا شده و اعتراضات توده‌ها دیگران نشان

بقیه در صفحه ۱۲

پیروز باد مبارزات ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران



سیاهکل ..

خانزدهمین سال حماسه سیاهکل تولد سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فرارسیده است. ۱۶ سال پیش رزمندگان فدائی در یکی از تیسره و تارترین ادوار تاریخی ایران با رزم پرغروب سلسلهای آتشین خود جزیره سکوت و آرامش شاه را به آتش کشیده و عرصه ای نوین از حیات سیاسی تاریخ مردم ایران را در جامعه فلاکت زده ما پیش چشم توده ها گشودند. پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و خیانتت بیهرمانه حزب توده و تحمیل شکستی استراتژیک بر جنبش انقلابی آن دوران جنبش به رکود و قهقرا کشیده شد جامعه ایران در مدار وابستگی به امپریالیسم و جهانخواران قرار گرفت تا رفـرم ارضی سال ۴۲ و تبدیل ایران به یک جامعه وابسته حکومت دیکتاتور محمد رضا شاه حاکمیت بلامنازع ضد انقلابی خود را بر جامعه اعمال می نمود. در چنین شرایطی از اوضاع سیاسی بود که عملیات متهورانه و جاعانه دلاوران فدائی علیه پاسگاه ظلم و جور در سیاهکل زنک نوین مبارزه را با غرض طوفانزرا در پهنشت میهن خفقان زده بمـدا درآورد. فدائی گام به عرصه مبارزه و تاریخ گذاشت. آنها باید انهمان توده ها را به این نکته اصلی واقف می ساختند که کمونیستها پیگیرترین دشمن حاکمیت سرمایه داران هستند و کمونیسم هیچ قربانی با حزب خائـسن توده که سهمی عظیم در شکست جنبشهای قبلی ایفا کرده بود ندارد. مبارزات بلو قفه و مستمر فدائیان در شرایطیکه توده ها بخواب رفته بودند خود نشا نگر عزم و اراده تردید ناپذیر و راسـخ فدائیان در تداوم مبارزه بود.

می بایست که از شکست خط و مشی و شیوه های گذشته درس گرفت و بسا جمع بندی تجارب شکست و پیروزیها شیوه نوین مبارزه را بکار بست و سازمان انقلابیونی ادامه کار و پایدار را در شرایط سخت و دشوار پیوریزی کرد که هرگز پرچم مبارزه را از کف نداده و بی مهابا به رزم خود ادامه دهند. بر جنبش زمینهای مادی بود که تولد سازمان

چریکهای فدائی خلق ایران در حیات سیاسی جامعه ما شکل گرفت. در شرایطی که رژیم شاه یکه تازی میکرد، و در بوقهلی تبلیغاتی خود دم از جزیره ثبات و آرامش می زد، در شرایطی که امپریالیسم به غارت منابع حیاتی جامعه ما ادامه می داد. در شرایطی که استعمار فقر و فلاکت و بیماری در جامعه پیدا میکرد در شرایطی که توده ها در لاک خود فرو رفته، زیر چکمه های دیکتاتور بخواب رفته بودند. آتشی که در سیاهکل برافروخته شد بسان حریق دامن گیر حکومت وابسته شاه شد. مردم به عینه شاهد بودند که انقلابیونی هستند که فداکارانه و با نثار خون خود بمصاف رژیمی ستمگر و جنایتکار و تا به دندان مسلح میروند و هیچ باکی ندارند. بمرور با گسترش فعالیت انقلابی سازمان، نیروهای بال قوه ای که امکان مبارزه تاکنون از آنها سلب شده بود بیدار و به عرصه فعالیتت سیاسی کشیده شدند. فدائی با عملیات انقلابی خود روز بروز تاثیر بیشتری بر جو عمومی جامعه برجای می گذاشت. با تاثیر پذیری از حرکت سیاهکل نیروهای تازه نفس و پرشوری در تشکلهای و سازمانهای دیگری به مبارزه علیه رژیم خودکامه و ستمگر شاه برخاستند. شاعران و هنرمندانی که هنوز تجربه تلخ شکست استراتژیک جنبش را در بین سالهای ۳۲ و ۴۲ در پیش روی داشتند با حرکت سیاهکل به جنب و جوی افتاده و قلم بُرای خود را در رسای انقلابیون جان برکف و انضای ماهیت رژیم بکار بردند. جنبش دانشجویی پس از سالها دوباره جان گرفت و در پیوند با جنبش مسلحانه مهفدای گرانقدری تقدیم نمود. سازمان همچنان به حیات پربار خود در جامعه ادامه میداد، بحران انقلابی سالهای ۵۵ و ۵۶ و قیام بهمن ۵۷ و حرکت فعال سازمان در آن منجر به سرنگونی رژیم جنایتکار شاه شد ولی به علت ضعف تشکل و آگاهی طبقه کارگر، ضد انقلابی جدید با چهره ای اسلامی زمام امور را بست گرفت. سازمان کماکان به مبارزه علیه جانیان تازه بقدرت رسیده ادامه می داد.

خدا نقلاب حاکم جمهوری اسلامی که رسالت خود را احیا و بازسازی سیستم

ضربه خورده سرمایه داری وابسته میدانست در این راه از هیچ گونه جنایتی علیه توده ها و سازمانهای انقلابی دریغ نمی کرد. سازمان بعد از قیام کماکان به مبارزه علیه رژیم و بیداری و آگاهی توده ها و بویژه تشکل و آگاهی طبقه کارگر کمک می کرد. شدت و حدت مبارزه طبقاتی بعد از قیام صفیندیه ای نوینی در صفوف سازمانهای سیاسی بوجود آورد. انشعاب سال ۵۹ و خیانت اکثریت وجدائی آن و پیوستن آن به رفرمیستها ی خیانت پیشه توده ای ضربه ای دیگر بر پیکر جوا جنبش کمونیستی بود. اما سازمان همچنان قدرتمند به مبارزه انقلابی خود ادامه می داد. شرکت در جنگ انقلابی کردستان شرکت در مبارزه مسلحانه خلق ترکمن و سایر خلقها از جمله خلق بلوچ روز بروز بر گسترش و پایگاه توده ای سازمان می افزود و وظایف نوینی از آن طلب می کرد. وظایفی که با شدت یابی مبارزه طبقاتی باید در قبال جنبش طبقه کارگر و جنبش خلق به آن می پرداخت. ارتجاع حاکم بمرور چهره سرکوبگرانه و ددمنش خود را عیان میکرد. مقطع ۳۰ خرداد چهره خونریز رژیم را عیانتر کرد. از آن پس پورشی به دستاوردهای قیام بهممن و سازمانهای انقلابی ابعادی جدید پیدا کرد. اعدامهای دسته جمعی، تعقیب و بازداشت شکنجه و اعدام شروع شد ولی با تمام این ددمنشی رژیم سازمان در سخت ترین شرایط به مبارزه خود ادامه میداد. نه انشعاب خائنین اکثریتی و نه ضربات رژیم رسوای جمهوری اسلامی قادر نبود سازمان را از رسالت تاریخی اش بازدارد. سازمان با نثار خون بهترین یارانش با جنگ و دندان از حریم انقلابی خود دفاع و ارتجاع زبون را در نابودی سازمان ناکام گذاشت. در شرایطی که سازمانها و گروههای زیادی توسط ضربات رژیم قلع و قم شده و با عقب نشینی کرده و مهاجرت پیشه کرده اند، سازمان همچنان قدرتمند و مقاوم و پر صلابت چون کوه استوار به حیات بالنده و روبه رشد خود ادامه می دهد. امروز در شرایطی باد حماسه سیاهکل و رزمندگان آن را

بقیه در صفحه ۱۴

هرچه گسترده تر باد اتحاد عمل نیروهای مترقی و انقلابی



درسهای ..

و کارمندان جز تمام ناراضی خویش را با مشت‌های گره کرده در خیابانها بنمایش گذاشتند و بازار به تظاهرکنندگان نان و تخم مرغ میداد و جلوی نذری می‌پخت و برای پیروزی "انقلابی" از نوع خود دست‌به‌دعا بر میداشت. بورژوازی بخش بزرگ و دیکتاتور خود را که گمان میکرد از روی تصادف دیکتاتور شده است و هم‌طبقه‌هایش را فراموش نموده است از سیل بنیان کن خشم توده‌های ترساند وقتی خود آرزوی "باران داشت" و گمان "سیل" نمی‌کرد. هدف خویش به مردم حقیقه می‌کرد که "شاه باید برود" و بس. "ارتش برادر ماست" "خمینی رهبر ماست" اما آن خواسته‌هایی که در تاریکی مانده بود و باروت انقلاب محسوب میشد و زمینه مادی حرکت عظیم خلق در این روزها بود در بی‌تشکلی و عدم مرزبندی‌های طبقاتی و نامشخص بودن دوست و دشمن کارگران و دهقانان گم می‌شد و در انفعال مردم شعار عمومی مرگ بر شاه برای خویش تعبیر ضمنی خواسته‌هایشان را می‌یافت و خواسته‌های اساسی توده‌های زحمتکشان شهر و روستا و کارگران تخصص نیافت و در حرکت عمومی گم شد. کيفرخواست کارگران و دهقانان بر علیه نظم موجود تنظیم نشده بود و بعنوان شعار ملط قیام تفوق نیافته بود. خفتگانی که پس از سالها اختناق زیر چکمه‌های دیکتاتوری بخواب رفته بودند بیدار شدند و در گنگ و گیج ابتدای بیداری در پراکنده گی خویش به دیوارهای زندان نظم موجود پنجه می‌کشیدند و در عمومیت صوری و اما انفرادی پراکندگی واقعی تنها فانوس فریب و سالوس بورژوازی بر راهبان عمدتاً آنها را به کجراه میبرد. و براه خویش می‌خواند. شعارهای رهبران رهبران ما را مسلح کنید. شعارهای ضد امپریالیستی و رهبری عملی دسته‌های متعزز، به پادگانها - تسلیح مردم همه آن چیزها نیست که طلایعه‌های بیداری نام و کورسوی مرزبندی در صفوف عمومی قیام محسوب می‌شد و همان چیزی بود که از سوی بورژوازی به "سیل" تعبیر شد. زیرا همه آنها که خود را در صف قیام و مردم جا می‌زدند خواهان تسلیح توده‌ها نبودند که هیچ بلکه خواهان کوچکترین خنده‌ای بر سیستم موجود

نبودند. در تمام ادوار ~~علاقه~~ هرگاه که زحمتکشان در طی قیام مسلح شده‌اند بورژوازی به رعشه افتاده است و بعنوان آن جدی‌ترین خطری که او را تهدید می‌کند اولین گام خود را پس از پیروزی به خلع سلاح کارگران و دهقانان اختصاص داده است. بورژوازی کهنه‌کار این را نیک میدانست از این رو در کار فیصله دادن به قیام برمی‌آمد. اما در همان حال که بورژوازی در کار بنده و بست و فیصله بود، پیش‌تازان طبقه کارگر نیز در کار تعمیق انقلاب بودند و صفوف آنها مستحکمتر می‌شد و انبوه بیداران بسوی آنان روانه می‌شدند. شبپور بیداری توسط آنان بسی زودتر نواخته شده بود و بسا خونین‌ترین پیکار مهر خونین خود را بر کوجه‌ها و خیابانها در سالهای اختناق کوبیده بودند از اینرو نامی پرافتخار و سابقه‌ای ملو از صداقت و ایثار در انفعال مردم از خود بجای گذاشته بودند. این خود مایه اقبال توده‌ها از آنان بود و دبیری نگذشت که به اصلی‌ترین نیروی جنبش کمونیستی ایران تبدیل شدند. با تفوق هرچند بی‌تثبیت و ملو از بحران درونی و ادامه کثافت انقلاب و ضد انقلاب. ضد انقلاب خود را وارث شاه به خواری رفته خواند و عباسی امام که ساخته و پرداخته بورژوازی بود چتر وحدت ضد انقلاب قرار گرفت. کثرت و جذبیه مهم‌ترین نقص قیام که درهم ریختگی و بی‌خط و مرزی و دیدگاه عموم خلقی بود سخا‌نین به طبقه کارگران نیز و امیدداشت پرولتاریا را به دنبال چه بورژوازی تبدیل کنند و بزیر عباسی وحدت امام بکشانند و سرگرم تئوریزه کردن این انحراف خویش بودند نمایندنده چنین جریاناتی حزب نسوده بود که اکثریت خائن نیز به آنان پیوست و دست در دست هم بزیر عباسی وحدت خزیدند. بزیر عباسی وحدت غلغله‌ای بود از بخشهایی مختلف بورژوازی و طرفداران رنگارنگ آن اپورتونیستها و سوسیال‌رفرمیستها اما ضرورت تاریخی سرمایه‌داری وابسته یعنی دیکتاتوری عریان آنها برای یک بخش از بورژوازی عباسی امام را کوتاه کرده بود. مجاهدین خلق هرچند پسر بزرگواری را نصیحت کردند و قول و وعده آرامش کرستان را دادند و پروانه‌های عباسی وحدت شدند کارگر نیافتاد و همان اکتفا کردند که سرانگشتان بنی‌صدر را در زیر عباسی بفشارند. عباسی هر روز آب

میرفت و کوتاه‌تر میشد و لاجرم بخشی از این طرفداران بورژوازی - سرشان بی‌کلاه میماند و تلخ‌گوت می‌فهمیدند که از این نمد کلاهی برایشان متصور نیست.

کثافت‌آدامه یافت. آرزوهایی که در سر بود به چشم نیامد. توده‌ها در یافتند که فریبی تاریخی خورده‌اند. خلع سلاح توده‌ها و بازسازی ارتش و نظم بوروکراتیک از همان فردای قیام آغاز شد، دستاوردهای قیام یکی پس از دیگری ربوده شده، بورژوازی حاکم بخشهای دیگر را یکی یکی از زیرعبا به بیرون پرتاب کرد. بازارگان اگرچه از قدرت بزیر افتاده‌ها اما دامن امام را رها نکرد و التماس و التجای خود را برای اصلاح - ولایت فقیه ترک نگفت و ندبه وزاری خود را برای اصلاح رژیم کنار نگذاشت زیرا که شیشه عمر او در زیر عباسی وحدت است و مرگ او با مرگ رژیم فرا می‌رسد. اگرچه بزیر چتر وحدت قرار نگیرد، بالاخره نوبت به بنی‌صدر که رسید مجاهدین نیز ستا و را رها نکردند و با او هم‌پیمان شدند و میثاق بستند.

بدینسان زیر چتر وحدت تنها دو جناح اصلی ماندند که با همه درگیریها نمایش عدم تثبیت و بحرانهای درونی حاکمیت و عمق یابی مبارزات توده‌ها هستند و شدت وحدت بحران درونیشان آینه‌ای است از رعد مبارزه طبقاتی که اضحلالشان را با دعویشان به تاریخ پیوند میدهد. این سرنوشت امواج انسانی بهم برآمده‌ای بود که تجربه تلخ بهم ریختگی خط و مرزها و عدم تشکل و آگاهی کارگران و زحمتکشان، نداشتن کيفرخواست مشخص علیه بورژوازی و برنا - مه مدون و مشخص که شعار عمومی کارگران و دهقانان باشد مشخصه اصلی آن بود مشخصه‌ای که زاده سالها خواب و دور بودن از مبارزات سیاسی بود. آن تغییراتی که ضرورت آن مردم را به خیابانها کشانده بود برای آنان مبهم و گنگ بود. دوست و دشمن بخوبی شناخته نشده بود. دشمنان و دوستان انقلاب از یکدیگر متمایز نبود. این تجربیات گرانبهای قیام ۲۲ بهمن است. توده‌ها بیدار شدند و خواب مجدد آنان برای بورژوازی میسر نشد. توده‌ها مبارزه



درسهای...

علیه رژیم را یاد گرفتند، با اعتصاب عمومی سیاسی آشنا شدند، با بستن باریگاها و مبارزه با دستههای مسلح ارتشی آشنا شدند، با خلع سلاح کلانتریها با اداره شهر در دوران بحرانهای سیاسی و جنگ خیابانی آشنا شدند و هر چند نطفه‌ای آموختند که چگونه امور خود را رهبری کنند. در کارخانه‌ها و مدارس و دانشگاهها و ادارات تجربه خوراها و دیگر ارگانهای اقتدار خود را هر چند در پاره‌ای نقاط ابتدائی و در پاره‌ای دیگر بشکلی وسیع آموختند از همه مهمتر آموختند که هر کس ادعای سرنگونی دارد لزوماً انقلابی نیست. از اینرو به پاکیزه کردن صفوف خود از دشمنان انقلاب واقف شدند و آموختند که سلاح تا در دست مردم استریبوند حاصل قیام آنان میسر نیست و آموختند که اگر تشکلی می‌داشتند ثمره قیام آنان بتاراج نمی‌رفت و بعینه مشاهده کردند که چگونه نامهای خوشی به ننگ آلوده است و چه زبان آوران خوش نوانی ساز دشمن را سر می‌دهند و در لباس میخ گله را درهم می‌درند، از اینرو از هر کس طالب برنامه شدند و هم سیاسی‌شان قوت گرفت و این سوال در برابر هر کس که خواهان سرنگونی است قرار دارد که ما ک از چهره برگیرد و بگوید خواهان چه حکومتی است و منافع چه طبقه‌ای را میخواهد تامین کند و زیر نام کارگر و وطن و اسلام و سابقه ۳۰۰۰ و هزاران کلام گل و گشاد دیگر خود را مخفی نکند. کارگران و زحمتکشان شهر و روستا اکنون که قیامی دیگر در پیش است برای جلوگیری از فریب دیگر در برنامه همه مخالفان جمهوری اسلامی بدنبال مطالبات مشخص خویش میگردند و از آنها می‌خواهند علناً و آشکارا بگویند با ما عین دولتی و نظم بوروکراتیک چه میخواهند بکنند؟ با ارتش و پلیس و نیروهای حرفه‌ای جدا از توده چه میخواهند بکنند؟ در این مرحله از انقلاب حکومت چه طبقات و اقشاری را خواهان اند؟ دوستان و دشمنان انقلاب را چه کسانی میدانند؟ هر مدعی مخالفت باید توضیح دهد. آیا میخواهد شمار ارتش و سپاه برادر ماست را سرهد؟ چنانکه در قیام بهمین کردند؟ آیا میخواهد شمار سرنگونی فقط خمینی برود را سرهد، آنگونه که

شاه برود را گفتند؟ آیا میخواهد بجای خود مختاری وسیع منطقه‌ای "خودگردانی" و ۳۰۰ را بنماید و اگر نقد خود مختاری را سرودم بریده کند، باز هم اگر نشد گلوله‌های توپ و تانک بسر خلقها بریزد؟ با امپریالیسم و بورژوازی وابسته بمثابه پایگاه داخلی آن چه میخواهد بکند، آیا تنها شمار مرکب آمریکا را بزبان می‌راند و با بست دیگر ست امپریالیسم جهانی را می‌فشارد چنانکه کردند و دیدیم؟ یا نه حقیقتاً می‌خواهد که مبارزات ضد امپریالیستی دمکراتیک ایران به پیروزی برسد و در این مرحله دست طبقه کارگر را بعنوان پیگیرترین مبارز راه دمکراسی و سوسیالیسم می‌فشارد. کدام یک؟ بدون پاسخ گفتن به این سوالات و مبهم نهادن هدف خود برای توده‌ها همان چیز است که از آن بیزارند و کلاه گشاد خمینی را تا بیخ گوششان احساس می‌کنند و تکرار این تراژدی مضحک‌ای بیش نخواهد بود. حال با تجربیات گرانمای قیام ۲۲ بهمین توده‌ها دریافته‌اند که فرمانده کل قوا اگر از هاری باشد و یا بنی‌صدر و یا بنی‌صدر و یا ۳۰۰ هر کس دیگری باشد. در ماهیت عملکرد ارتش فرقی اساسی حاصل نمی‌شود و اگر فرمانده ارتش رییسش تا پرخاش هم باشد یا بسوی عطر و ادکلن بدهد و به کراوات آراسته باشد چنگالی بخون آغشته دارد و برای سرکوب تعلیم میدهد و تعلیم می‌پسند و پاسدار نظم موجود است. آنچه باید تغییر کند سیستم ارتش دایمی و جدا از مردم است و مردم مسلح هستند که باید جایگزین ارتش دایمی و پلیس و دیگر ارگانهای مسلح حرفه‌ای جدا از مردم بشوند.

توده‌ها از اعتماد ناآگاهانه نسبت به خمینی بسی درسها گرفته‌اند و اینبار جز خود هیچ کس را شایسته حکومت نمیدانند، آنها میخواهند نظم بوروکراتیک جامعه را درهم بشکنند و حاکمیت بلاواسطه خود را از طریق خوراها اعمال کنند و طبقه کارگر با اعمال هژمونی خود بر انقلاب پاسدار این دمکراسی پیگیر میان کارگران و دهقانان و سایر اقشار خلق است. این حکومت دیگر از مقوله حکومت بورژوازی نیست بلکه یکی از مراحل دیکتاتور پرولتاریا، بنام جمهوری دمکراتیک خلق است.

حال کدامیک از مدعیان سرنگونی

خمینی یا رای برقراری چنین حکومتی را دارند؟ سلطنت طلبان که اساساً خواهان بوروکراسی ارتش دایمی بوده و وابسته ارگانیک به انحصارات امپریالیستی هستند و یک دوره آزمایش خود را در قتل عام توده‌ها نشان داده‌اند. جمهوریخواهان نیز بهمین سیاق خواهان آن حکومتی هستند که پایه و اساس آن همان ارتش دایمی، بوروکراسی و وابستگی عمیق به انحصارات است. لیبرالهای کهنه کاری چون بازرگانان و بنی‌صدر و شرکایشان همان آشی را می‌پزند که یکبار دیدیم و دیدیم و بنی‌صدر که فرماندهی کل قوا را ارتش پدری خود میداند و بازرگانان که دولت موقت را پشت قباله خود پدک می‌کشند کاری جز آنکه کردند و دیدیم نمی‌کنند. آنها نیز طالب بوروکراسی موجود و ارتش دایمی و تمامی آن چیزهایی هستند که قیام بهمین مورد تعرض قرارشان داد و قیام آتی آنها را درهم می‌کوبد، شورای مجاهدین نیز لیبرال جوانیست اگر نه به کهنه کاری لیبرالهای قدیم اما با فشردن دست ملک حسین و گذر و دیپلما. تهای امپریالیست تجربه کسب می‌کنند و جمهوری دمکراتیک اسلامی اش همان جمهوری آقای بازرگانان است و لذا آن مطالبات مورد نظر کارگران و دهقانان را در نظر ندارد و با مختصر اصلاحاتی جزئی حفظ جمهوری خمینی را بکام مردم می‌خواهد شیرین کند و سنگ بنا ی مبارزات ضد امپریالیستی خود را که خواسته اساسی توده‌هاست امروز بسی بی‌پروا تر از خمینی بر نزدیکی به امپریالیستها نهاده است.

بطور خلاصه بورژوازی بر علیه انقلاب و دشمن واقعی آن است و هیچگونه نقشی جز فریب توده‌ها و برقراری مجدد نظام بوروکراتیک و ارتش دایمی و دیکتاتور عربیان نمی‌تواند داشته باشد. آلترنا. تیو پرولتری خواهان درهم شکستن نظم بوروکراتیک و ارتش دایمی و تسلیح عمومی خلق و برقراری جمهوری دمکراتیک می‌باشد و مطالبات مشخص کارگران و دهقانان و تحقق خواسته‌های انقلابی آنان را وجه همت خود قرار داده است. او خواهان برقراری حاکمیت توده‌ها تحت هژمونی طبقه کارگر و اعمال حاکمیت توده‌ها از طریق خوراهاست. بدین طریق بقیه در صفحه ۱۷



گزارشی ...

با آنکه پائیز بود اما هواخنک نبود و تنها از عرق پیاده روی طولانی و گرمای ظهر نمناک بود. تا لوک راهی نمانده بود که مردی میانسال دستاری بر سر بسا کلاشینکف قنداق دار به پیماوزمان آمد. و از قله کوه مشرف به لوگها مردی مسلح با دوربین حملش به پائین خزید. حالت آماده باش مردان آبادی نشانی داد که از مدت قبل ما را زیر نظر داشته اند و با دوربین حرکت ما را از پناهگاه خوبین کنترل میکرده اند. ما از این منظر آگاهی داشتیم زیرا مردمان کوه نشین که اغلب مسلحند همواره هتیار و گوسف بزنگ دشمنان خوبین اند. مناطق تحت نفوذ خود را بدقت زیر نظر دارند و تردد افراد غریبه و پاسداران و جاسوسان و گشتهای رژیم را کنترل می کنند. بهمین خاطر با دیدن ما آبادی یکبارچه سوال شده بود. اینها این افراد مسلح که چنین بی پروا و مطمئن بسوی "لوگهای" ما قدم بر میدارند چه کسانی هستند؟. مرد میانسال با تک تک ما دست داد و بی پرس و جوئی به پسر جوانی دستور داد "لوگی" را آماده کنند. مردان آبادی بر درگاه کپرهاغان ایستاده و آماده بودند. زنها از دوپیدن شیر دست برداشته و بی حرکت و بی هیچ صحبتی منتظر جواب سوال خوبین بودند که در ذهن تک تک آنان مرور می شد. همه گوئی از حرکت ایستاده بودند و گله های بز بی خیال بسوی لوگها می آمدند و بزغاله ها بع بع کنان بسوی مادرانشان میدویدند. پسر تند و سریع فرمان پدر را به پیش میبرد. درب "لوک" آنقدر کوچک بود که اول باید اسلحه را داخل می بردی و بعد در حالیکه کاملاً خم شده بودی به داخل می رفتی. کفشهایمان را هنوز در نیاورده بودیم که آب گوارا بستمان دادند و بساط چائی را جلویمان گذاشتند. بی هیچ تعارفی ساده و بی آلاچی. "لوک" عبارت بود از چوبهای برک خرما که بوسیله برک پیش و ریمان بهم بسته شده بودند و نیم کره ای چوبی

تشکیل داده بودند که روی آنرا بسا حصیر پوشانده بودند. در گوشه ای از لوک که مساحت آن به پانزده متر مربع میرسید مرختخوابی بود با دو چمدان و کبسه ای آرد و حلبی خرما. پسر فانوسی را که بر چوب بستها آویزان بود روشن کرد و نور ضعیف آن بر چوبها و حصیرها پاشیده شد. فضائی غم آلود و دیرپا بر لوگها سایه انداخته بود و گوئی که نشاط و شادی هرگز از آنجا گذر نکرده است.

مرد میانسال دومی چمبا تمه و بحال آماده با کلاشینکف روبروی ما نشسته بود و کفشهای لاستیکی اش را که با دو نخ بروی پایش بسته شده بود از پای نمی نهاد. دو خط عمیق گونه هایش را به چهار قسمت تقسیم کرده بود و رنگ گونه هایش چون کوههای تفته برشته و قهوه ای بود. پیراهن مندرسی بتن داغ و چشمهایش چون پلنگ سبز بود و آرام و محتاط همه ما را برانداز میکرد.

آب و چائی که نوعیدیم سکوت را شکست و گفت: "فرزند نام روزگار بدبست آدم نمی تواند به تخم چشمهایش هم اطمینان کند. مرا ببخشید بی ادبی میکنم ..."

او برسم تمام بلوچها میخواست بداند ما ناآشنا یا مسلح چه کسانی هستیم. چرا که هیچیک از ما را نمی شناخت. رفیقی که به فرهنگ توده ها آشنائی بیشتری داشت برسم بلوچسی شروع به معرفی کردن خود نمود. رمز آشنائی در بلوچستان بر شمردن ذات و زهی است، یعنی اصل و نسب و طایفه، وقتی که مرد مطمئن شد، روی دو بسا نشست و چهره گرفته و پرسشگرش باز و آوده شد. رفیق گفت: ما فدائی هستیم و متعلق به یک طایفه خود را نمی دانیم، ما فرزندان تمام خلق هستیم و برای رهایی مردم ستم دیده از یوغ جمهوری اسلامی بیخاسته ایم. او گفت: پرسشها دانشجو هستید (به فدائیان در منطقه جوانان یا دانشجویان می گویند) خبر در لوگها پیچید و حرکت آغاز شد و هرکس بدنبال و طایفه خویش روانه گردید، دو نفر دیگر از اهالی وارد شدند و پس از احوالپرسی با ما هویت ما را از مرد پرسیدند. مرد گفت دوستان ما هستند، از خود ما هستند، دشمنان حکومت و فرزندان ما.

رسم بلوچ اینست که در برخورد هایش بعد از سلام و احوالپرسی خبر میگیرد و به اینصورت اخبار در منطقه به سرعت برقی و باد پخش می شود. آنها نیز از ما جوپای اخبار شدند.

خبر درگیری بلوچهای منطقه دلگان را که برای آنها تعریف کردیم از کشته شدن پاسداران عمیقاً لذت بردند و خبر مرگ مولاناد و امان را که شنیدند یکی از آنها گفت چقدر خوبست که نسل خوانین برافتد. آنها غدار و راهزن هستند، همدیگر را میکشد بهتر است زودتر از بین میروند.

خشکی از تنمان گریخته بود و دل به مصاحبت مردم سپرده بودیم اما آنان که مراقب حال میهمانان خوبین بودند، اشاره ای بهمیدیدگر کرده علی رغم همه اصرار ما برای ماندنشان خانه را برای استراحت ما ترک گفتند. صمیمیت و مهربانی از خصوصیات بارز این مردم مخصوصاً کوه نشینان است. تارهای همدردی و فقر و زحمت بیکران آنها را چنان بهم متصل می کند که گوئی تنی واحد میشوند. رفتار محترمانه با میهمان بعنوان یک خصوصیت بارز در روابط موج میزند و پذیرائی گرم و صمیمانه از مسافر و میهمان را همواره با جدیت تمام رعایت می کنند. از اینرو صاحبخانه هر چه در انبان داشت برای ما مهیا کرده بود و شام مفصلی ترتیب داده بود. مردان آبادی که با همدیگر خویشاوند نیز هستند شام را با ما خوردند. تمام طول شب با اشتیاق فراوان صحبت می کردیم. آنها تفاوت ما را بسا گروههای مسلح دیگر بازمی شناختند و میدیدند که ما مردم را بر علیه خوانین سرمایه داران و حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی دعوت می کنیم. ساعتها در این مورد صحبت کردیم و تا پاسی از شب صحبت بدرازا کشید صاحبخانه که سفی مدام در رعایت وضعیت میهمانان مشغول داشت. گفت: شما خسته هستید فردا بیشتر صحبت می کنیم. آوده و آرام بخوابید، ما مواظب هستیم و بسا اصرار تمام پیشنهاد ما را برای نگرهبائی در شب رد کردند.

روز بعد جلسه گرم بود و آنها با ما احساس نزدیکی بیشتری می کردند.

گزارشی ...

اسلحه‌هایمان را بهم‌دیگر نشان میداد. پیم و هرکس از اسلحه‌اش تعریفی میکرد و خصوصیاتش را برمی‌شمرد. مرد میان‌سال در حالی که با تحسین اسلحه‌اش را چون کره‌اسبی چموش برانداز میکرد، دستی به قنداقش زد و گفت: ایمن اسلحه را خیلی دوست دارم تا حالا چند تا پاسدار کشته. تا حالا تسوی جنگهای زیادی شرکت داشته و انگار که از موجود جاننداری سخن می‌گفت. علاقه داشت که همه با همان تحسین اسلحه‌اش را بنگرند و ما بیشتر در دلمان خودش را تحسین می‌کردیم. با دستهای زحمت‌کشیده‌اش و چهره‌اش که جای پای ستم تاریخی بر آن مهر کینه و انتقام‌جویی از ستمگران را کوبیده بود.

مرد پرسید: راستی رادیوهای رژیم می‌گویند که ما در حال جنگ هستیم و بهمین خاطر مشکل وجود دارد. به مردم می‌گویند صرف‌جویی کنید تا پولها را در جنگ خرج کنیم. راستش در حکومت‌شاه هم که در حال جنگ نبود ما وضع خوبی نداشتیم، هیچکس بما تنگ‌نستی نمی‌رساند. برایش توضیح دادم که: این اداره‌جات و وزرا و حکومتها برای منافع زمیندارها و سرمایه‌دارها کار میکنند نه برای من و شما خوبان صاحب‌زمینها و کارخانه‌ها هستند. دهقانان زمین را میکارند، از دل زمین نان مردم را برمی‌آورند، کارگران در کارخانه‌ها قند و روغن و ماشین و تراکتور و این چیزها را برای مردم درست می‌کنند اما اینها فقط مالک این وسائل میشوند و خون ما و شمارا به شیشه میکنند. حرف هم بزنی ارتش دارند و شهربانی و ژاندارمری و دادگستری و قانون و بوسیله آنها مردم را می‌ترسانند و سرکوب می‌کنند. اساس کار خمینی و شاه و رضاقلندر و قاجاریه و ... همه همین بود و هست. آنها کاری به جز غارت مردم ندارند. منتهی یکی تاج بر سر دارد و دیگری عمامه. آزادی برای خوبان است و ظلم و جور و دیکتاتوری برای کارگران و زحمتکشان و دامداران و تهیستان و کبک و کارمند جزء. در حکومت‌شاه هم همه

وزرا و وکلا و خودشاه سرمایه‌دار و زمیندار بودند، مثل هویدا و او گفت مثل "اویسی"، فقط کارگران و دهقانان غصه‌دار همدیگر هستند و در همدیگر را احساس می‌کنند.

ناکو (عمو به زبان بلوچی به سالمندان می‌گویند) سری تکان داد و گفت داغ مرا تازه کردی، شما یادستان شاید نباعد، البته زیاد دور نیست همین قحط‌سالی که آمد، دوره شاه بود آنوقتها ما در کوه نبودیم، حکومت مقداری نرت برای ما فرستاد تا بین مردم تقسیم کنند، حاجی کریم بخش سعیدی وکیل مجلس نرت‌ها را تحویل گرفت و بجای تقسیم آنها از مردم خواست که برای قنات بکنند و هرکس کار میکرد روزی دو کیلو نرت به او میداد. دست‌خانها توی دست‌شاه بود و به آنها قدرت زیادی داده بودند، حاجی کریم بخش زمینهای مردم را بسزور گرفت و برای خودش باغ درست کرد. این حکومت هم به جاسوسها و ملاها همه چیز میدهد تا بر علیه ما خبرچینی کنند. پاسدارها از جاده نمی‌توانند بیرون بروند، ولی همین جاسوسهای محلی به آنها کمک می‌کنند و هرکس تفنگی داشته باشد او را معرفی می‌کنند.

طوری صحبت میکرد که ایمان داشت حکومت رفتنی است و انگار برای جاسوسها خط و نشان بکشد، دستهایش را بهم مالید.

به او گفتم: "ناکو" شما که از هر دو حکومت ناراضی هستید بنظر تان چه حکومتی خوبست؟ گفت: من که سواد ندارم، شما بهتر میدانید ولی هر حکومتی که برای ما بیچاره‌ها خوب باشد و به وضع ما برسد خوب است. به اطراف اشاره کرد و گفت: آخر اینهم شد زندگی، نمیدانیم شکم خود را چگونه سیر کنیم. می‌رویم عربستان آنها ما را آدم حساب نمی‌کنند و خفت می‌دهند. از کرایه‌کشی هم چیزی عایدی نداریم، جانمان در خطر است. کوهها خشک و بی‌علف هستند، دامداری هیچ درآمدی ندارد. حکومتی می‌خواهیم که یکی ده تا ماشین نداشته باشد، یکی پای برهنه در بیابانها آواره باشد. اگر خوشی است برای همه مردم باشد و اگر گرسنگی و بدبختی است برای همه باشد. دوا و درمان و مدرسه برای همه باشد. خان و امیر و غریب و فقیر وجود نداشته باشد. در همین موقع یکی از رفقا با پیسج

رادیو بازی میکرد تا اخبار صبحگاهی را بگیرد، ناگو گفت پدر سوخته‌ها همه‌اش می‌گویند جنگ جنگ تا پیروزی رفیق گفت بعضی‌ها مثل مجاهدین شمار میدهند صلح صلح. ناگو گفت مجاهدین کی هستند؟ رفیق گفت رجوی. ناگو گفت: آها همان که هر روز زن عوض می‌کند و تازگی زن دوستش را پس گرفته، آنها هم شیعه هستند مثل خمینی. ما که صلح و جنگ را دیدیم قبلا صلح بود چه کردند که حالا جنگ باشد چه کنند؟ شما چه می‌گفتید؟

بگذار سر خمینی گرم صدام باشد اگر نه گذارهایش را می‌آورد سرما می‌ریزد، اینطور نیست؟ رفیق گفت: ما هم با جنگ مخالفیم اما می‌خواهیم با خمینی جنگ بکنیم یعنی جنگ را به قیام تبدیل کنیم. اسلحه‌ها را بطرف رژیم بگیریم. ما نظور که گفتی ما صلح دشمن را نمی‌خواهیم صلح‌شان همانقدر برای ما دردناک است که جنگشان. ما دلمان می‌خواهد جنگ

از روی زمین برخیزد ولی چه کار کنیم که باید عوامل جنگ را از میان برد تا جنگ تمام شود. یعنی باید این حکومت را سرنگون کرد تا صلح واقعی بشود، اگر نه خمینی و صدام مثل سگ‌ها هر روز دامن یکی را می‌گیرند حکومت ظالم باید مدام حمله کند چه داخل و چه خارج برای فرق نمی‌کند، مثل همین حالا که جنگ از گلوی مردم در همین موقع جنگ هم برنمیدارد.

"ناگو" گفت رئیس پاسدارها می‌گفت "بگذارید از جنگ خلاص بشویم بحساب بلوچها می‌رسیم". آنها همین الان هم دامن ما کتار می‌کنند. مردن خمینی هم فایده‌ای ندارد. اگر چه بعد از او ملاها عیالهای همدیگر را پاره می‌کنند ولی باید همه‌شان بروند. از او پرسیدم حکومت همینطور

خودبخودی از بین نمی‌رود، برای سرنگونی‌اش چکار باید کرد؟ گفت حکومت در مرکز است و مرکز باید بلند شود. ولی ما در بلوچستان نباید بیکار باشیم گرچه ما پراکنده هستیم ولی همین قناتهایی که شما می‌بینید یکباره کنده نشده‌اند اول چند نفر جمع شده. آمده‌کار را شروع کرده‌اند بعد دیگران آمده‌اند سالها زحمت‌کشیده‌اند تا آب بیرون آمده. هیچ کاری بدون رنج نمیشود باید رنج برد.

گزارشی ...

وقتی که به صحبت‌های گوش‌فرا میدادی برایت مسلم میشد که انقلاب با چه عمقی در جامعه به پیش میرود. او که در چندین عملیات نظامی علیه رژیم شرکت داشته است، تجربیات روزمره خود را بیان مینمود و در لابلای این تجربیات برایمان روشن میشد که زحمتکشان به تفاوت‌های بین خود و نظر خود با طبقات ممتازه چقدر آشنائی دارند. در آخر سخن من حکومتی را که مورد نظر ماست برایمان تعریف کردم، همه سرپا گوش شده بودند. به آنها گفتم در حکومت زحمتکشان تمام ارتش و پاسداران و ژاندارمری و پلیسی منحل خواهد شد و اسلحه بدست زحمتکشان خواهد افتاد و خود مردم زحمتکشی از میان خود با انتخاب نمایندگان واقعی خود با تشکیل شوراهای دولت را انتخاب خواهند کرد. کارخانه‌ها، زمینها، متعلق به کارگران و کشاورزان خواهند شد. برای تمام مردم کار ایجاد خواهد شد. سرمایه‌داران مخانها و زمینداران بزرگ نابود خواهند شد. تمام مقامات دولتی انتخابی و عالی‌رتبه‌ترین مقام با اندازه یک کارگر حقوق

می‌گیرد قاضی‌ها انتخابی خواهند بود. تمام امور زیر نظر شوراهای اداره خواهد شد. در ایران در حال حاضر چند ملیت وجود دارد که در آن حکومت هر ملیت اجازه دارد سرنوشت خود را خود تعیین کند. در آن حکومت به خلقها خودمختاری وسیع داده خواهد شد. بلوچها و کرنها و ترکمنها و عربها و ترکها و فارسها هیچکدام بر دیگری امتیاز نخواهند داشت و همه با هم مساوی هستند و هر کدام به زبان مادری خویش حرف می‌زنند و لباس خود را می‌پوشند او گفت دین هم آزاد است و همه در یک حکومت مرکزی که تمام نمایندگان حضور دارند بر علیه امپریالیسم جهانی متحد خواهند شد حکومت کارگران و زحمتکشان فوراً اعلام صلح میکند و به جنگ و کشتار پایان خواهد داد. برای رسیدن به چنین حکومتی همه زحمتکشان باید متحد شوند، کارگران و دهقانان باید متحد شوند همه باید متذکر

شوند. امروزه هر کدام از نیروها مجادها سلطنت‌طلبان و فدائیسها برنامه خود را داده‌اند. برنامه مجادها و سلطنت‌طلبان سرمایه داری است، فقط برنامه فدائیان خلق متعلق به زحمتکشان است و از منافع توده‌ها و حکومت جمهوری دمکراتیک خلق دفاع میکند. یکی از رفقا در اینجا گفت که پریش رادیوی فدائیان از بلوچستان صحبت کرد و در مورد خوانین افشارگری کرد و بامی‌استار را خواند. او با شنیدن این حرف خوشحال شد و گفت پس ما هم رادیو داریم. و ادامه داد ما نباید سرخورده بشویم یواش یواش شروع می‌کنیم. بالاخره قنات ما هم به آب می‌افتد و سبزه خواهیم کاشت. وقتی با مردم وداع کردیم او با اسلحه‌اش با ما راه افتاد و گفت می‌خواهم وظیفه‌ام را انجام دهم.

کتاب

ارگان سازمان چریکهای
فدایی خلق ایران

را بخوانید



را بخوانید

طرح زیر روی جلد نوار بلوچی آشوبی دیوان شماره ۲ است که بمناسبت بزرگداشت شانزدهمین سال حماسه سیاهکل از سوی هواداران سازمان در سیستان و بلوچستان منتشر شده است.



بلوچی آشوبی دیوان



پس همگی را با هم می‌دانیم که اینها



اخبار...

سراوان - ۲۱ آفرماه ۶۴:

در پی تبلیغات وسیع رژیم چپ‌اولگر جمهوری اسلامی برای جمع‌آوری کمک و نیروی انسانی برای جبهه‌های جنگ که بعنوان "کاروان راهیان کربلا" صورت می‌گرفت مزدوران رژیم در شهر سراوان نیز دست به تبلیغات زیادی زدند و چند روز قبل از فرا رسیدن موعد اعزام کمک‌ها که روز ۲۲ آذر تعیین شده بود بوسیله مأمین‌های بلندگودار در شهر و روستاهای اطراف به گشت‌زنی پرداخته و از مردم می‌خواه- ستند که به جبهه‌ها کمک بکنند. ولی مردم در عوض کمک با تنفر و تمخر با مزدورانی که زوزه‌کشان از خیابانها می‌گشتند برخورد می‌کردند. مزدوران که بی‌اعتنایی و نفرت شدید مردم را میدیدند بالاخره در روز ۲۱ آذر به بازار ریخته و با تهدید و زور از مردم پول می‌گرفتند. مزدوران کمیته‌چپی وارد دکانها شده و با تهدید از قفسه- های مغازه‌ها جنس پائین کشیده و بار مأمینهای خود می‌کنند. همچنین از بعضی مغازه‌دارها علاوه بر جنس مبلنسی پول بعنوان "کمک نقدی" می‌گیرند. و بالاخره روز جمعه ۲۲ آذر حدود چند کامیون بار از اجناسی را که از مغازه‌های مردم غارت کرده بودند روانه جبهه‌های جنگ‌خا نماسوز کردند.

سراوان - ۲۲ آفرماه ۶۴:

مزدوران رژیم اجناسی را که از مغازه‌های مردم غارت کرده بودند همراه با دو اتوبوس از جوانانی که برای سربازی بزور گرفته بودند با عده قلیلی از بسیجی‌های مزدور، بعنوان کاروان کمک‌های مردم سراوان بسوی زاهدان روانه می‌کنند تا از آنجا به جبهه‌ها فرستاده شوند. ولی نرسیده به زاهدان و در بین راه عده‌ای از بسیجیها فرار کرده و به سراوان برمی‌گردند. اکنون نفرت و انزجار از رژیم بعدی رسیده است که حتی بسیجی‌ها و نوکرانشان نیز از نیمه‌راه فرار کرده و از رفتن به جبهه‌های مرگ‌خودداری می‌کنند.

زاهدان - آفرماه ۶۴:

در شرایطی که مسابقات ورزشی دیگر مورد بی‌اعتنایی رژیم است و بسا سنگ‌اندازی از انجام آنها جلوگیری می‌شود، مسابقات تیراندازی بین مسئولان ادارات و نهادهای سرکوب با صرف هزینه‌های بسیار برگزار شد. در این مسابقه که عده‌ای از مدیران کل و استانداران شرکت داشتند برای آموزش نشان‌روی به سینه خلق با یکدیگر مسا- بقه دادند و فرماندار زابل برنده شد.

آسپنج سراوان:

مزدوران بسیج در این منطقه که مدعی هستند به اعمالی دست‌زده‌اند که ژاندارمری تاکنون نتوانسته انجام دهد. اخیراً در پی آزار و اذیت همیشگی توده‌های مردم رفت و آمد مأمینها به مناطق بم‌بست، کوه‌ها، و اسفندک و جالق و کله‌گان را شدیداً کنترل می‌کنند. با تفتیش‌های بی‌پرونده مردم را آزار میدهند. حتی مأمینسی که حامل دو کارتن کوچک پودر برف بوده متوقف و پس از اذیت و آزار زیاد کارتن‌ها را برای خود برداشته بعنوان قاچاق ضبط می‌کنند. با در مورخه ۶۴/۱۰/۶ شب هنگام حدود ساعت ۲/۵ یکی از راه‌های فرعی منطقه آسپنج را تله‌گذاری می‌کنند. تله آنها چوبهائی است که در آن میخ‌های بلند کوبیده‌اند و وسط جاده نصب می‌کنند. یکی از افراد روستا که با موتور از این مسیر عبور می‌کند هر دو چرخ موتورش پنجر می‌شود. فرد مذکور چوبه‌ها را از زمین کنده پس از پرخاش به مزدوران چوبه‌ها را با خود به خانه می‌برد و علیرغم تمام تلاش آنها تله را پس نمیدهد تا سرانجام مزدوران بزور متوسل میشوند. اعمال غیر انسانی و دشمنی این سرسپردگان که عموماً معتاد و لمین هستند خشم و تنفر مردم منطقه را از آنها و رژیم جمهوری اسلامی هرچه بیشتر کرده است. بدنبال خوش‌رقمی‌های این پایگاه، رژیم سعی دارد در روستاهای دستوک، دزک، زنگیان، محمدی، زیارت و کلپورگان در بخش حومه پایگاه‌هایی دایر نماید.

زاهدان - ۶۴/۱۰/۱۴:

محتشمی آخوند خائن و وزیر

کشور جمهوری اسلامی که قبلاً سفیر ایران در لبنان بوده است و بعلمت انفجار سفارت نقص عضو شده وارد زاهدان شد. هنگام ورود او حکومت نظامی چند ساعته‌ای برقرار شد و تمام تردها در خیابانها تحت کنترل قرار گرفت. در معیت او استاندار جدید سیستان و بلوچستان و رئیس ستاد مشترک ارتش و قائم‌مقام و سرپرست کمیته‌ها و فرمانده ژاندارمری کل کشور حضور داشتند. او مزدوری بنام اشجع را که تجربه او فقط در حفظ و پاسداری از رژیم است و در جبهه‌ها پاسدار بوده بعنوان استاندار معرفی کرد. سپس جلسه‌ای محرمانه با حضور فرمانداران و بخشداران و وزیر کشور و استاندار و فرماندهان نظامی ترتیب دادند که حول مسائل امنیتی و امنیت مرزها صحبت شده است. پس از سخنرانی در مجد تشیع به آموزشگاه گروه‌بانی و سپس جهت بازدید جاده‌های مرزی روان میرجاوه می‌شود. در سفر به سراوان نیز شهر در کنترل نیروهای سرکوبگر قرار می‌گیرد. این مزدور در سراوان ابتدا از کمیته و سپس زندان شهربانی و شهربانی و ژاندارمری دیدن میکند و در محل فرمانداری به سخنرانی پرداخته و ابراز میدارد امنیت مورد نظر ما با احداث کامل جاده‌های مرزی میسر خواهد شد.

گزارش عملیات پختی در سراوان - ۱۰/۱۴:

در این روز هواداران سازمان پس از شناسائی و تعیین وقت مناسب اقدام به چسباندن تراکت و اطلاعیه‌های سازمان می‌نمایند از جمله محل‌های نصب تراکت، باجه‌های پست و تابلوهای ورود و خروج شهر بوده‌اند. مخبر این عملیات در شهر بسرعت می‌پیچد و مزدوران فردای آنروز به پاره کردن تراکتها اقدام می‌نمایند. اما تراکت‌های حوالی شهر تا چندین روز از تعرض پاسداران مصون میماند. برخورد توده‌ها با این تراکتها باینصورت بود که چون مطالب دروغ و کوتاه بود هنگام رسیدن به محل نصب پاست کرده بدون ضرورت مکث زیاد پس از خواندن آن رد می‌شدند و حالت آنان نشانگر خوشحالی آنان از حضور انقلابیون در منطقه بود. مزدوران که خیر این عملیات



اخبار

را در بین مردم پخش شده می‌دیدند با نهایت عجز و زبونی از پیدا کردن انقلابیون خبر این عملیات را به زاهدان و ناحیه منطقه ای کرمان توسط سپاه و کمیته ارسال داشتند. در تاریخ ۱۴/۱۰/۶۴ یک گروه از عناصر ساوا ما وارد شهر شده شدیداً مشغول تجسس و تحقیق درباره این اقدام می‌باشند. ترددها کنترل می‌شود و شبانه روز مشغول گشت زنی در کوچه پس کوچه‌های شهر هستند. حتی در برخی نقاط شهر نیرو مستقر کرده و با وسیله‌های شخصی مشغول گشت زنی هستند اما تاکنون اطلاعاتی بدست نیاورده اند.

سراوان - ۶۴/۱۰/۲۲

دشمنی رژیم با لباسهای محلی و جلوه‌های سنن ملی خلقهای تحت‌تتم :
سجادی رئیس آموزش و پرورش سراوان که یکی از مزدوران رژیم میباشد جهت بازدید از دبیرستان بلوچ (رجائی فعلی) هنگام مراسم صبحگاه وارد این دبیرستان میشود. وی با مشاهده شال و لنگه‌های بلوچی که دانش آموزان به همراه دارند شدیداً ناراحت شده به عالم روان‌نشد ساواکی دوران شاه که رئیس دبیرستان است اخطار می‌کند از فردا جلوی این شکل لباس پوشیدن را بگیرد. در این هنگام دانش آموزی که با موتور از روستاهای اطراف آمده بدون اطلاع از جریان بازدید وارد صف میشود. رئیس دبیرستان با مشاهده سر و وضع او به وی حمله ور شده لباس پوشیدن او را مورد تحقیر قرار میدهد و اظهار می‌کند شما مثل قاجا قاجی‌ها هستید مثل بلوچهای کوهی هستید و ... دانش آموز مذکور متقابلاً با او گلاویز می‌شود و این عمل منجر به اخراج و محرومیت او از تحصیل می‌گردد.

سراوان - دیماه ۶۴

رژیم جمهوری اسلامی که با کسر ۷٪ از کل دستمزد کارگران و کارمندان مشمول قانون تأمین اجتماعی، که می‌باید آنان را تحت پوشش بیمه بازنشستگی و از کارافتادگی قرار دهد. اما هنگام پرداخت غرامت و مزا -

آنها دستبند و زنجیر می‌زنند. چند نفر از عساکر منطقه تفتان که اسیر سرپازگیری اجباری رژیم شده بودند، علیرغم دست‌بندهای آهنی شب‌هنگام موفق به فرار شدند.

چابهار - آذرماه ۶۴:

در حالیکه مردم دستگیری آب‌گل آلوده هم برای آشامیدن ندارند، در بندر چابهار اسکله‌های عظیم و طرحهای عمرانی جهت بازرگانی و حمل و نقل ایجاد میشود. طرح عملیاتی موج شکن اسکله ترافیکی ساحلی به طول ۱۱۱۶ متر به مرحله اجرا درآمده. اسکله کوچک با گنجایش هرکدام سه پهلوگیر در چابهار و اسکله تجاری نظامی بندر کنارک با قطعات پیش‌ساخته وارداتی احداث میگردد.

سراوان - آذرماه ۶۴:

مزدوران رژیم برای لاپوشانی فقر عظیم توده‌های محروم منطقه اخیراً آماری سراپا دروغ به این شرح اعلام داشت. در کل شهرستان سراوان ۲۲۴ خانوار و در سطح شهر ۱۹۸ خانوار مستمند وجود دارد و ۷۵ نفر کودک بی‌سرپرست در مهدکودک نگهداری میشوند در کل شهرستان ۱۰۹ نفر معلول جسمی و ۱۳ نفر معلول ذهنی وجود دارد. اداره بهزیستی که اعلام کفنده این آمار بود فراموش کرده که دیگر مدت‌هاست مهدکودکی در سراوان وجود ندارد و آمار مستمندان شهر حتی در یک ناحیه بیشتر از آمارهای قلبی مشمول اداره بهزیستی است.

زاهدان - آذرماه ۶۴:

زحمتکشان روستائی که در اثر خشکالی بی‌مابقه در منطقه به مرکز استان و شهرستانهای دیگر استان روی آورده‌اند، ناچاراً به احداث سرپناهائی در اراضی خارج از محدوده دست‌زده‌اند. رژیم جبار جمهوری اسلامی که هیچ اقدامی برای آنان نمی‌کند سرپناه آنانرا نیز بر سرشان خراب می‌کند. در این سیاست شهرداری اعلام کرده در اجرای مواد ۱۴ و ۱۵ قانون اراضی شهری و مواد ۸۶ و ۸۷ آئین نامه اجرایی متجاوین به اراضی شهری شدیداً مجازات شوند و اماکن آنها تخریب شود و حتی چهار گروه ضربت از نیروهای انتظامی را سازماندهی و هماهنگ نموده‌اند که

یا دیگر از این عمل سرپاز می‌زنند. اخیراً طی مباحثه‌ای رئیس تأمین اجتماعی شعبه استان اعلام کرد که در کل استان ۲۹۱۰۵ خانوار بیمه شده دارد. در صورتیکه رقم کارگران در صنایع و کارگاهها و شرکتها بسیار بیشتر از ارقام اعلام شده است. چه رسد به کارمندان که بتفاهتی رقم قابل ملاحظه‌ای را تشکیل میدهند. و این نشان میدهد که بسیاری از کارگران و کارمندان شرکتها که حق بیمه پرداخت می‌کنند، به اداره بیمه‌های اجتماعی استان معرفی نشده‌اند و حق بیمه‌های پرداخت شده کارمندان به جیب صاحبان کارگاهها و شرکتها سرازیر میشود.

زابل - آذرماه ۶۴:

برای جبران کسر بودجه طلبی اعلام دایره راهنمایی و رانندگی شهرستان زابل مبلغ ۵ میلیون ریال جریمه وصول و به خزانه همیشه خالی دولت واریز گردیده است. آنها حتی هزینه احداث کیوسک راهنمایی را از مردم بزور و گدائی جمع آوری کرده‌اند.

زاهدان - دیماه ۶۴:

تشکیل سمینار دو روزه انجمنهای اولیا و مربیان سراسر کشور در زاهدان تحت پوشش محرومیت‌زدائی تشکیل شد. هدف واقعی این سمینار انتقال تجربه در جهت اعزام دانش آموزان به جبهه‌ها و درآمدن از بن بست عدم استقبال مردم از فرستادن فرزندانشان به جبهه‌های جنگ بود.

سراوان - دیماه ۶۴:

از هم‌اکنون مزدوران رژیم بسا صرف هزینه‌های زیاد و تشکیل جلسات متعدد خود را بزرگ‌گزارای نمایشات مسخره " ده فجر " آماده می‌کنند. یکی از جلسات مذکور جلسه مسئولین سپاه کمیته و جهاد و ارشاد و امور تربیتی سراوان بود که برای تدارک ایام فجر تشکیل شده است.

خاش (ده پایید) - دیماه ۶۴:

رژیم جمهوری اسلامی اخیراً برای جلوگیری از فرار سربازان اعزامی به جبهه‌ها، همچون زندانیان به دست‌وپای

اخبار

در مناطق بابائیان، گاراژها و کریسم-آباد مستقر شده اند.

سراوان - اوایل دیماه ۶۴:

طبق اطلاع موقوف رژیم به تمام ارگانهای سرکوبگر دستور داده است که از این ببعده افراد غیر بومی را برای سرپازگیری بفرستند و از فرستادن مامورین بومی برای این امر خودداری نکنند چراکه مامورین بومی در مورد سرپازگیری سهل انگاری نموده و از دستگیری جوانان محلی خودداری می نمایند.

سراوان - از ابلی - اواسط دیماه ۶۴:

یک نفر بوسیله گلوله مزدوران ژا-ندارمری به هلاکت می رسد. این شخص که در مسیر زابلی سرپاز با ماشین توپوتا در حرکت بوده است به دام مامورین می افتد و چون ماشین بارسیگار داشته است توقف نمی نماید که مامورین بسویین شلیک می کنند. گلوله در سر شخص مذکور اصابت می کند و در دم به هلاکت می رسد.

دی ماه ۶۴:

بعلمت کمیوند شدید نیرو در جبهه های مرک، رژیم دستور داده است که مرتب سرپاز بگیرند و الان مزدوران وقت و بیوقت نسبت به سرپازگیری میزنند. مزدوران سرکوبگر در وسط راه، در خیابان، از محل کار مجلوی منازل و ... هر کجا که جوانی گیر بیاورند او را به عنوان سرپاز دستگیر و فوراً روانه جبهه ها می نمایند. قبلاً در هر ماه مدتی مشخص مثلاً ۱۰ یا ۱۵ روز را سرپاز می گرفتند، ولی الان همیشه نسبت به اینکار میزنند و همچنین به تمام ارگانهای سرکوبگر از ژاندارمری گرفته تا سپاه و کمیته و شهربانی و ... مشغول سرپازگیری هستند و این بعلمت کمیوند شدید نیرو و فرار بیش از حد جوانان از جبهه ها و پادگانها است.

سراوان - از ابلی - ۱۳/۱۰/۶۴:

ماموران ژاندارمری بمقتضی بازگویی وارد خانه زحمتکشی می شوند که بعد از ورود به داخل اتاق با دو سه پیسوزن روبرو می شوند و وقتی که جوانی را برای دستگیری نمی یابند سرافکننده از اتاق بیرون می روند. در حین خروج چشمشان به یک جفت کفش مردانه می افتد که فوراً برگشت نموده و با تهدید می گویند: صاحب کفشها هرکسی هست خودت بیرون بیاید و گرنه خودمان او را بیرون خواهیم کشید. نوجوانی که داخل اتاق بوده و هنگام مشاهده مامورین خودی را میان پیسوزنها قایم کرده بود ناچاراً از ترس بیرون می آید و شناسنامه اش را نشان می دهد که بعلمت کم بودن سن نوجوان مذکور مامورین از دستگیری او خودداری می کنند.

آری امروز ستم و اجبار رژیم بحدی رسیده است که مامورین سرکوبگر بزور و تهدید و بدون رعایت حریم خانه وارد خانه های زحمتکشان می شوند و جوانان را دستگیر می نمایند.

سراوان - اواسط آذرماه ۶۴:

مسئولین دبیرستان فنی شهر در رابطه با تبلیغات حول "کاروان راهپایان کربلا" و اعزام نیروهای دانش آموز به جبهه ها با تهدید به دانش آموزان دبیرستان اعلام می کنند که این دبیرستان را اینجا منحل می کنیم و آنرا در جبهه های جنگ باز می نامیم و به دانش آموزان می گویند اینجا از کلاس درس خبری نخواهد بود، بروید در جبهه ها درس بخوانید. مسئولین مزدور، بعلمت امتناع دانش آموزان از رفتن به جبهه ها اینگونه تهدید می نمایند. طبق اطلاع با وجود این تهدیدات بیشتر مانده بجز عده قلبی بسیجی بقیه دانش آموزان این دبیرستان از ثبت نام خودداری نموده اند.

سراوان - ۲۲/۹/۶۴:

روز جمعه ۲۲ آذرماه مزدوران در راه خیابان آزادی مراسمی را برای بدرقه و اعزام "کاروان راهپایان کربلا" ترتیب می دهند و با جار و جنجال از مردم می خواهند که در این مراسم شرکت بکنند و ... در این اثنا چهارتا

از مادران زحمتکشان از راه می رسند و پس از بدو بپراه گفتن به خمینی ویاسدا - ران مجلوی اتوبوسی را که بچه های فریب خورده شان در آن سوار بودند می گیرند و پس از بازکردن درب اتوبوس نسبت بچه های ایشان را گرفته و به خانه ها - پشان برمی گردانند.

سراوان - ۳۰ دیماه ۶۴:

در این روز تصویر امام جلادان خمینی توسط دانش آموزان دبیرستان تجربی پاره میشود. بدنیا این اعتراض دانش آموزان، موجی از خوشحالی سراسر مدرسه را فرا می گیرد. محصلین کلاس با شادی تصویر پاره شده خمینی را بمعلم نشان میدهند، در این اثنا معاون مدرسه وارد شده و با تهدید و نصیحت بدانش آموزان می گوید: "مگر شما چه بدی از خمینی دیده اید که عکس را پاره می کنید؟" این نصیحت با تمخر دانش آموزان روبرو میشود. تمخر دانش آموزان بیشتر متوجه فولانسج مزدور مسئول امور تربیتی بود.

زاهدان - ۲۲/۹/۶۴:

وزیر آموزش و پرورش جهت تبلیغات سیاست جنگی در مدارس و کثاندن دانش آموزان به جبهه های کشتار به استان سیستان و بلوچستان آمد و در سالن تربیت بدنی زاهدان سخنرانی کرده و به جای بازدید از مناطق بدون مدرسه و کوچکترین امکانات آموزشی و مدارس بدون کتاب و معلم، از ندا متگا شهربانی و سپاه دیدن کرده و به ارشادزندانیک سیاسی می پردازد.

سراوان - دیماه ۶۴:

رژیم در پی تلاشهای مذبحانسه خود در محدود ساختن نیروهای انقلابی و تردد غیرقانونی از مرز جلهای در فرمانداری سراوان با حضور قائم مقام کمیته ها و سپاه و فرماندهان سپاه و کمیته استان و مسئولین دیگر نهادهای سرکوبگر رژیم برگزار کرد. در این جلسه به رشد فعالیت نیروهای انقلابی و رهنمونهای لازم برای جلوگیری از عمل آنها اشاره شد و همچنین حمل اجناس قاچاق در شهر و مرز مطرح شد و قرار شد هرگونه حمل و نقل بدون مجوز غیرقانونی اعلام شود. بقیه در صفحه ۱۲

اخبار...

زاهدان - دیماه ۶۴:

ستاد پشتیبانی جنگ آموزش و پرورش استان اعلام کرده است: دومین کاروان راهیان کربلا در دوم بهمن ماه بسوی سلخ جبههها حرکت می‌کند. لذا دانش‌آموزان و آموزگاران خود را هرچه زودتر به پایگاههای بسیج معرفی کنند. تبلیغات وسیع - گول اعزام نیرو اوج افلاس و عدم استقبال توده‌ها از رفتن به جبهه و نفرت آنان از جنگ و رژیم جمهوری اسلامی را نمایش می‌دهد.

سراوان - بهمن ماه ۶۴:

فرمانداری سراوان طی بخشنامه‌ای به کلیه ادارات دولتی اعلام کرده که بایستی کلیه کارمندان جهت آموزش اسلحه و فنون جنگ به بسیج معرفی شوند. آنها روزانه از ساعت ۷ تا ۹ صبح آموزش لازم را در محل بسیج فرا خواهند گرفت. حضور در این کلاسها اجباریست. این اقدام رژیم جهت گسیل هرچه بیشتر نیرو به جبهه‌هاست که با عدم استقبال کارمندان مواجه شده است.

زاهدان - دیماه ۶۴:

بموجب تصویب مجلس قرار بود از بودجه سال ۶۴ مبلغ ۸۰۰۰۰۰ ریال بعنوان کمک‌عائله‌مندی به کارمندان ادارات دولتی ماهانه پرداخت گردد. اما با افلاس روزافزون رژیم تبصره‌ها متعددی این پرداخت را عملاً برای کارمندان وزارت بهداری به نكها، و مشمولین قانون تامین اجتماعی کنسل نمود. علت این امر حقوق بالای آنها ذکر شده است. اعتراض کارمندان وزارت بهداری و صورتجلسات و شکایات کارمندان دیگر در این رابطه برعلیه این اقدام هنوز ادامه دارد و رژیم هیچگونه پاسخی به آنها نداده است.

سراوان - نیمه اول دیماه ۶۴:

با برکناری "صدی" رئیس دبیرستان تجربی مزدوری بنام یوسفی جانشین او میگردد. رئیس تازه بدوران رسیده برای اثبات خوش‌خدمتی خود

شروع به تبلیغات برعلیه کمونیسم و نیروهای انقلابی مینماید. وی خطاب به دانش‌آموزان می‌گوید این مدل لباسها (پیراهنهای دراز) مدل کمونیستی است. او اضافه می‌کند ما میدانیم در بین شما کمونیست و مخالف جمهوری اسلامی وجود دارد. مادرصد شناسائی آنها هستیم. و آنها را اخراج خواهیم کرد. دانش‌آموز زیاد و لسی خراب (مخالف رژیم) بدرد ما نمیخورد اگر تعداد دانش‌آموزان کم ولی خوب باشند (بخوان جاسوس رژیم باشند) برای ما کافیت این مزدور قبلا رئیس دبیرستان بهداعت بوده و در آنجا باعث اخراج عده زیادی از دانش‌آموزان به بهانه متفاوت از جمله غرضاعت غیبت و ... شده است.

او علت بستن درب دبیرستان را بعد از شروع کار مدرسه چنین اعلام می‌کند: ما درب دبیرستان را می‌بندیم تا در صورت نوشتن شعار و پاره شدن عکسهای امام شما (دانش‌آموزان) مدعی نشوید که کسی از بیرون آمده شعار نوشته و برای ما ثابت شود که نویسنده شعار از میان خود شماست. این واکنشها نشان‌دهنده عمق بحران و عجز رژیم از سرکوب توده‌های معترض است.

زاهدان - آذرماه ۶۴:

در قانون اساسی جمهوری اسلامی مذهب تشیع دارای امتیاز ویژه و رسمیت است و از سایر ادیان بعنوان اقلیت مذهبی یاد شده و آنها حق احراز پست‌هایی چون وزیر، نخست‌وزیر، رئیس جمهوری را ندارند. اما رژیم اخیراً دست به تبلیغاتی زده تا وانمود کند تبعیضی بین مذاهب قائل نیست و طرفداران مذهب تسنن نیز حق تبلیغات دارند از اینرو تعداد ۸۰۰۰ جلد کتابهای مذهب اهل تسنن از میان کتب عربی و بیروتی انتخاب و وارد کرده است. این کتب به حوزه‌های علمیه اهل تسنن و ملایان مرتجع واگذار شده است. چنین فریبکاری در خدمت تلفیق هرچه بیشتر مذهب با دولت و فریب خلقها و اقلیتهای مذهبی تحت‌ستم ایران است. مردم خواهان جدائی دستگاه دین از دولت هستند و هیچ دینی بر دین دیگر نباید امتیاز داشته باشد.

چابهار زابل - آذرماه ۶۴:

سیاستهای ضد خلقی رژیم دامنگیر تمامی اقشار زحمتکش و تحت‌ستم میهنما است. بدنبال محدود نمودن و فشار و سرکوب میادان انزلی و شمال اکتسون رژیم در جنوب و در منطقه فقرزده سیستان و بلوچستان بهر طریق ممکن به آزار و محروم نمودن میادان این منطقه که برای بدست آوردن لقمه نانی تلاش می‌نماید. بنده می‌پردازد. اخیراً عیلات جنوب در چابهار با اجبار میادان آزاد را تراشید. دیدهای تعاونی میادان بمنظور تحت کنترل گرفتن آنان و خرید بسیار ارزان ماهی از آنان نموده است و تهدید کرده هر میادانی که ماهی خود را آزادانه در بازار بفروشد رسا نده، از کلیه امکانات از قبیل فروش موتور لنج، تور یا بنزجین به آنان و صدور پروانه کار برای آنها محروم خواهند بود. همچنین در پی این سیاست استثماری رژیم در چابهار، در زابل که بدلیل خشکالی چند ساله اخیر آب رودخانه و دریاچه هامون رو به خشکیدن بود میادان مکرراً به اداره حفاظت محیط زیست رجوع نموده تا اجازت صید به آنها داده شود ولی این اداره برای میادان پروانه کار صادر نمی‌نماید تا اینکه اکنون آب دریاچه بکلی خشک گردیده و تنها اسکلت ماهیها در محل بچشم می‌خورد.

زابل - آذرماه ۶۴:

امسال خشکالی بر دیگر مصائب و فقر بیکران زحمتکشان سیستانی بار سنگینتر افزود. بار دیگر زحمتکشان سیستانی در تدارک مهاجرت نده، تا بلکه بتوانند در جای دیگری لقمه نانی بدست آورند و شکم زن و فرزند خود را سیر نمایند. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بنا به ماهیت طبقاتی خود قادر به برداشتن کوچکترین قدمی در جهت رفع مشکلات و فقر توده‌ها نبوده بلکه بدلیل وجود بحران زاری خویش هر روز بر مشکلات توده‌ها افزوده و آنان را به نیستی و تباهی می‌کشاند. زحمتکشان میهنمان برای رهائی از چنگال فقر و گرسنگی راهی جز متحد شدن - گول برنامه عمل سازمان جریکهای فدائیی خلق ایران بمنظور سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ندارند.

اخبار

سراوان - آذرماه ۶۴:

رژیم با وجود تبلیغات بسیار وسیع از طریق ستاد پشتیبانی جبهه و جنگ موفق به جمع آوری کمک از مردم زحمتکش این شهر نگردید و اکنون نسبت به حبله جدیدی زده و طی نامه‌ای به کلیه ادارات دولتی اعلام نموده از کارمندان اخاذی و یا از حقوق آنان بالاجبار برای کمک به جبهه‌ها کسر شده که با اعتراض شدید کارمندان روبرو گردیده است.

سراوان - ۶۴/۹/۲۲:

با تبلیغات کرکننده و تحمیق نوجوانان از طرف رژیم پوسیده و تباہ جمهوری اسلامی در این روز تعدادی از دانش آموزان مدارس و افراد کمین جمع شده تا بدون اطلاع خانواده‌های خود از طرف بسیج بسوی جبهه‌های مرکروانه گردند. این عده در تمام طول مسیر توسط مزدوران بسیج و سپاه و کمیته تا پایگاه کمیته همراهی شدند. در این روز صحنه گریه و زاری پسران و مادران رنج دیده‌ای که سعی در جلوگیری از رفتن فرزندان خود می نمودند و خشم خود را نشان رژیم می نمودند به چشم می خورد. همچنین در این روز ۵ کامیون که بزور از مردم تصاحب شده بود به جبهه‌ها فرستاده شد.

زاهدان - ۶۴/۹/۲۵:

توسط یکرئیک هوادار تعدادی بر-چسب (صدای فدائی) در دستشوییهای پررفت و آمدترین رستوران شهر از جمله (چلوکبابی ولی عصر) که محل گذر مسافرین شهر و خارج از استان می باشد نصب می گردد. که خبر آن در سطحی وسیع در شهر پخش می گردد. روز بعد مزدوران احمق رژیم به چلوکبابی رفته تا رفت و آمدها و مراجعیین را کنترل نمایند که موفق به بدست آوردن هیچگونه ردی نمی شوند.

زاهدان - ۶۴/۹/۲۲:

یک رفیق هوادار موفق به نصب تعدادی برچسب صدای فدائی در دستشویی گاراژ ایران پیمای این شهر می گردد. که پس از چند ساعت یکی از مزدوران سپاه متوجه آنها گردیده و به سپاه اطلاع میدهد سپاه دیوانه وار و وحشیانه به پیگرد می پردازد ولی موفق نمی گردد.

سراوان - ۶۴/۹/۱۵:

در پی هراس از رشد روزافزون اعتراضات توده‌ای رژیم ضد خلقی جمهوری هراز گاهی از روی یاس و زبونی نیروها پیش را بنمایش می گذارد. در ۱۵ آذرماه در شهر سراوان مانور دفاع شهری خندق برگزار شد. این مانور با شرکت مزدوران بسیج سپاه، کمیته و ژاندارمری و توسط گردان باهنر اجرا شد. آنها گلوگاههای شهر را بستند و با گشت زنی‌های مضحک نیروهای موتور نیروت عمومی را افزودند حتی در یک مورد مزدوران مسلح بسیج وارد بیمارستان شدند که این عمل با اعتراض مردم مواجه گشت.

زاهدان - آذرماه ۶۴:

رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی برای فریب دانش آموزان منطقه گروهی مرکب از مربیان امور تربیتی (جاسوسان مدارس) و دانش آموزان انجمن اسلامی ۸ استان (تهران، فارس، مازندران، خراسان، محوزستان، هیزد، آذربایجان شرقی و گیلان) تحت نام "کاروان وحدت" بسیج نموده و جهت تبلیغات به استان سیستان و بلوچستان اعزام داشته، این گروه با توزیع مقداری نوشت افزار در بین دانش آموزان منطقه سعی در فریب آنان نمودند، غافل از آن که دانش آموزان محروم منطقه بخوبی از سیاستهای ضد خلقی رژیم بخصوص در مورد توده‌های محروم این منطقه و خصوصا در مورد وضعیت آموزشی آگاهند، دانش آموزانی که با هزاران سختی و مشقت راه از کوره دعات به شهرها آمده تا در کلاس درس بنشینند و ما گردانی که ماهها از سال تحصیلی گذشته کتاب و معلم ندارند به سیاستهای

ریا کارانه رژیم و کاروان وحدتش واقعی نمی نهند.

زاهدان - آذرماه ۶۴:

با تلاشهای زیادی که رژیم در جهت اعزام اجباری کمبسیداران به جبهه‌های جنگ ارتجاعی نموده، موفق نگشته است بطوریکه اعلام شده تنها ۴۰۰ دستگاه کمبسی و کامیون در سال جاری به جبهه‌ها اعزام شده است. توده‌ها بدینوسیله اعتراض و خشمشان را علیه رژیم و جنگ ارتجاعی ابراز میدارند.

سراوان - ۶۴/۹/۲۵:

طی یک تماس تلفنی از ستاد پشتیبانی جنگ مستقر در جهاد ویرانگر به کلیه ادارات اعلام میشود فوراً و در اسرع وقت کمکهای نقدی کارکنان را به ستاد تحویل نمایند. کارمندان از دافه کمک سرباز میزنند و کسانی را که مبلغی ناچیز کمک کرده بودند به باد تمسخر می گیرند. اما روسای ادارات برای خود خدمتی به رژیم اقدام به کسر یکروز حقوق کارمندان می نمایند و این عمل بدون اطلاع آنان صورت می گیرد. ادارات مذکور عبارتند از: بهداری، بهداشت محیط، مالزی، بیمارستانها و ...

زاهدان - نصرت آباد - آذرماه ۶۴:

پس از کشته شدن ۱۵ نفر ژاندارم معاون سیاسی جهت سرکوب هرچه بیشتر زحمتکشان مسلح بلوچ به نصرت آباد رفته و با حضور بخمدار نصرت آباد و مسئولین سرکوبگر رژیم تدارک استقرار چند پایگاه در منطقه نصرت آباد را اعلام نمود تا با شقاوت هرچه بیشتر به اذیت و آزار توده‌ها بپردازند و تحت عنوان مبارزه با قاچاق حرکات اعتراضی توده‌ها را سرکوب کنند.





سیاهکل ..

گرامی میداریم که رژیم جمهوری اسلامی بر لبه پرتگاه نیستی است. بحرانهای اقتصادی و سیاسی شدت پیدا کرده است. ضدانقلاب حاکم پراکنده و دارای تضادها و تناقضات مرگباری است. خیزش توده‌های روز بروز از اعتلای بیشتری برخوردار می‌گردد. توده‌ها خشم و نفرت خود را از رژیم در هر کجا به نمایش می‌گذارند. در چنین شرایط حساسی وضع سازمان در جنبش و نقش رهبری آن در هدایت مبارزه تعیین کننده است. بسیج و تشکل توده‌ها تحت رهبری سازمان سیاسی طبقه کارگر که امروز نموش سازمان است از وظایف عمده سازمان است این وظیفه از ما می‌طلبد که به وظایف خود در جنبش بیشتر پرداخته و در راستای سرنگونی رژیم نقش فعالتری ایفا نماییم. تدارک قیام از ما نیرو و توان و امکانات زیادی می‌طلبد. از هم اکنون باید برای آن روزها تدارک ببینیم تا بار دیگر که خلق برمی‌خیزد اشتباهات و کاستی‌های قبل از قیام بهمن تکرار نشده و پیروزی جنبش و انقلاب تضمین شود. با توجه به نقشی که سازمان در جنبش به عهده دارد وظیفه داریم که در این راه گام‌های بلندی برداریم. امکان عملی پیروزی وجود دارد. یاد پرشکوه رزمندگان سیاهکل را با تشدید مبارزه علیه ارتجاع حاکم و سرنگونی آن و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق زنده نگاه داریم.

راه کارگرو ..

و خود شاهد برخوردهای خصومت آمیز مجاهدین با سازمان ما بوده است و سرنوشت آنها را که محو شدن کامل در لیبرالسم است نظاره کرده است. از آنان عبرت نگرفته و بدشمنی آشکار با ما پرداخته است. امروز وظیفه ماست که با افشای هرگونه سازشکاری ایدئولوژی طبقه کارگر را از انحرافات مضمون بداریم و سیاستهای ریاکارانه اپورتونیستی و فریب توده‌ها را آشکارا بیان کنیم.

اخبار

زاهدان - آذرماه ۶۴:

بدنبال صدور حکم نخست وزیر مبنی بر اعزام کارمندان به جبهه‌ها کارمندان علناً مخالفت خود را ابراز داشته و اعلام کرده‌اند که ابتدا باید مسئولین رژیم و مزدوران انجمن اسلامی و حزب الهی‌ها به جبهه‌ها فرستاده شوند و آنها حتی اعلام نموده‌اند بهیچوجه حاضر به رفتن بسوی مسلخهای رژیم نیستند. حتی یکی از کارمندان از برنا. مه " مردم و مسئولین " رادیو زاهدان این مسئله را عنوان و تبعیض در اعزام کارمندان حزب الهی و غیر حزب الهی را عنوان کرده است و فرماید مزدور سیاه با ناراحتی از این سؤال می‌گوید: تبعیضی بین آنها نیست و حزب الهی‌ها را هم می‌فرستیم.

چابهار - آذرماه ۶۴:

عملیات مشابه عملیات " خندق " در سراوان در تاریخ ۱۴/۹/۳۰ در چابهار برگزار شد. این عملیات بعلمت ناها - هنگی و بی‌برنامگی آن مدت‌ها بتعمیق افتاده بود و سرانجام نیز چیزی جز مضحکه آن برنیامد و تاثیر ترساننده و ترغیب کننده‌ای که از آن انتظار داشتند، بیشتر از هر چیز تنفر برایشان به ارمغان آورد.

زاهدان - آذرماه ۶۴:

بار دیگر بمنظور جمع آوری دکه داران جلسه‌ای در استان داری تشکیل شد و معاون سیاسی استان داری طی سخنانی از نیروهای سرکوبگر خواست که اقدام به جمع آوری دکه داران بنمایند. هلال احمر و شورای مرکزی اصناف (که دکه داران بازار آنها را تهدید کرده‌اند) اعلام نمودند با جلوگیری از شغل دکه داری بایستی به دکه داران آموزش لازم داد تا در آموزشگاههای فنی و حرفه‌ای صندوق کارآموزی دوره ببینند و دست از دکه داران بردارند. رژیمی که دانش آموزان معلم ندارند و مدرسه‌ها را هم نمی‌تواند بچرخاند اینها را تنها برای فریب توده‌ها و توجیه سرکوب این مردم ستم دیده بهم می‌بافد.

و در دفاع از استقلال طبقاتی کارگران لحظه‌ای درنگ نورزیم بگذار که همه منادیان رنگارنگ دفاع از بورژوازی و همه کسانی که در آرزوی قرار دادن طبقه کارگر بعنوان دنیا لچه جنبش وزیر رهبری بورژوازی گام برمیدارند بمسأله حمله ور شوند ما هرگز به راه ارتداد نمی‌رویم حال که جریانات اپورتونیست حزب توده و اکثریت شمار اتحادیه را سر می‌بندند و آنها شمار عمل خود قرار میدهند و صلح را از رژیم گدائی می‌کنند، نگاه کنید که راه کارگر چه می‌گوید و چه شمارهایی دارد و تعجب نکنید زیرا مدت‌هاست راه فریم را پیشه کرده است و تمام فخر فروشی اش بر سوسپال رفرمیستها اینست که چندمباحی دیرتر وارد میدان شده است و چهره خود را بتامی از حجاب خارج ننموده است.

شهدای

- کاووس رهگذر
- جهانگیر قلعه میان دو آب (جهان)
- فرشاد مرعی
- قاسم سیادتی
- حمید مومنی
- بابک سیلابی
- خسرو پناهی
- مهدی اقتدارمنش
- محمدجواد عرفانیان
- اکبر پارسکیا
- محمد امین نورانی
- مسعود رحمتی
- حسن محمدپور
- علی نونری
- بهنام قاسم زاده رضوی (شهرام)
- جعفر (حر) رضائی
- ابراهیم کردی (شریف)
- مراد میرزائی (حیدر)
- اسعد یزدانی (شاهو)
- اسماعیل بزرگر
- فریدون باهنای
- فاطمه محمدی
- فردوس آقا ابراهیمیان
- خسرو گلرخی
- کرامت دانشیان
- شیرمحمد درخشنده توماج
- عبدالحکیم مختم
- طواق محمد واحدی
- حسین جرجانی
- حمیدرضا هزارخانی



راه کارگر...

صحنه پرتاب شدند تا نقاب از چهره برگیرند. لذا اکثریت خائن نیز بهمان راهی رفت که حزب توده و سرنوشتشان بهم پیوند خورده بود. اکثریت برای آن در پرده ماند تا بتواند در مقابل طبقه کارگر از جمهوری اسلامی دفاع کند و "سمتگیری سوسیالیستی"!! به او بدهد و تقاضای تسلیم پاسداران را به سلاح سنگین بنماید و کارگران را به تولید بیشتر برای سرمایه داران تشویق کند و با رژیم در مبارزه با نیروهای انقلابی همکاری کند. تا اگر وجهای در بین طبقه کارگر دارد مطامع بورژوازی را پیش ببرد. اما پاسداران سلاح سنگین مجهز شدند به توپ و تانک و هواپیما و هلیکوپتر و ... و اینک قلب مردم را نشانه میروند. باید این یک پیروزی برای اکثریت خائن به طبقه کارگر کافی باشد. و نقش خود را ایفا نموده، هوسا و آبرویاخته به سوراخ خویش بخرزد. اما اپورتونیسیم جانشینی می کند و انواع رنگارنگ آن در آستین بورژوازی پرورش می یابند. بحسبان انقلابی قرعه فال را اینک بسی زودتر از موعد مقرر بنام رفرمیستها زده است و قبل از آنکه مشاهده گری رژیم دیگر را یا بخش دیگری را از بورژوازی رسماً بعهده بگیرند چهره شان را برملا میکند. و ماسک دفاع از طبقه کارگر را از چهره شان بسی زودتر برمی افکند. و اینبار دفاع از بورژوازی خود را در دفاع از این راندهندگان مخلص از درگاه بورژوازی نمایش میدهد. راه کارگر در این رابطه شجاعت بسیاری از خود نشان میدهد و برای تکرار در هم ریختگی صوری طبقات در ۲۲ بهمن و ایفای نقش رفرمیستی خویش از هر "آنکی که قلمی و قدمی دارد" می خواهد که متحد شوند. و در اولین قدمها به پیشواز این رانده شدهگان آستان بخش حاکم بورژوازی می ختابد و برای آنان چراغ سبز نشان میدهد. و روشنان را به اپوزیسیون ضد خمینی - ضد شاه خوش آمد می گوید. و

خواهان "گست واقعی آنها با گذشته" می خود و راه پنهان شدن مجدد را به آنها نشان میدهد و گرنه سوسیال رفر- میسم با هیچ طرفندی تطهیر نخواهد شد. اما دیگر تاریخ تجربیات گران - بهائی به طبقه کارگر داده است و رفر - میسم را از دور می شناسد و از تکرار اغتشاش در خط و مرزهای طبقاتی بسوی خیانت را استعصام می کند. پیشوایان اکونومیسم روشن و آشکار می گفتند "بگذار کارگران مشغول مبارزه اقتصادی باشند و روشنفکران مارکسیست هم برای مبارزه سیاسی با لیبرالها مخلوط گردند" آنها از چیزی که در لحظه حاضر هست و ممکن است دفاع می کردند و بدنبال جنبش خود بخود روان بودند. اکونومیستهای ما نیز بیا سردادن شعار اتحادیه مبارزات اقتصاد و ممکن را تجویز می کنند. و روشنفکران و بخش آگاه طبقه و گروههای پیشتاژان را و کلا طبقه کارگر را به اتحاد با "هر آن کس که قدمی قلمی دارد" دعوت می کنند. کمیته های مخفی کارگری را "قیم" فرض می کند و نمی خواهد که آگاهی طبقاتی و نقش و برنامه مشخص و حرکت مشخص و هدفمند را بپذیرد و از این طریق نقش برنامه را خوار میکند. او دلیل خود را برای آنکه از تشکله ممکن دفاع کند چون در مارکسیسم نمی یابد به "نص صریح اسلام" حواله میکند و می گوید "چون علیه اتحادیه های کارگری نص صریحی در اسلام وجود ندارد کارگران می توانند بدون متهم شدن به ضدیت با احکام الهی و اسلام از موضعی منفی رژیم را برای تحمیل اتحادیه های کارگری تحت فشار قرار نهند." (انقلاب و درخواستهای بیواسطه مردم) دفاع از تشکلهای ممکن و مبارزه های ممکن (قانونی) همواره حاصل نظرات راه کارگر بوده است. "تحمیل" صلح که راه کارگر به عنوان گرفتن عمای رژیم لرزان مطرح میکند و اعتقاد دارد "اگر رژیم بهر رو تن به صلح دهد آنگاه این جنبش صلح طلبی به جنبش سرنگونی رژیم تبدیل خواهد شد" نیز دفاع از مبارزه های ممکن و فریب توده هاست. دعوا بر سر اینکه کلمه تحمیل یا طلب را بکار

برده باشند نیست. دعوا بر سر به تعویق انداختن سرنگونی رژیم است که هزار اگر و مگر در راه شعارها قرار نگیرد و بالاخره آشکارا این کلام مگر نه اینک طلب صلح و در صورت تن ندادن رژیم سرنگونی آنست؟

راه کارگر که به اوج استیصال میرسد و به هر ریسمانی چنگ می زند زوروش که تعبیر دست به تحریف نظریات و وارونه جلوه دادن آنها نیز میزند. تنها با نگاهی به ارائه یک فاکت از راه کارگر شماره ۲۱ متوجه این روش اپورتونستی خواهیم شد. او خود یک جمله از کار ۱۹۳ نقل میکند با این مضمون "سازمان ما از این جهت از یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند دفاع میکند که طبقه کارگر هرچه سریعتر و بهتر بتواند خود را بمنابۀ یک طبقه متشکل سازد و تحقق هدف نهائی این طبقه امری فوری تر گردد." سپس در چند سطر پائین تر با حذف جمله "هرچه سریعتر و بهتر" از قول ما می گوید پس از یک انقلاب دمکراتیک پیروزمند است که پرولتاریا می تواند خود را بمنابۀ یک طبقه متشکل سازد و نتایج مشخصاً نه خود را مستفاد می دارد ما بشیوه نگارش خود او می گوئیم، پیدا کنی کلمه "پس از" و جای خالی جمله "هرچه سریعتر و بهتر" در نوشته ما را تا تحریف گری این جریان آشکار نمود.

مجموعه عملکردهای راه کارگر در این دوران که باید جای پای آنرا در تشوکی این گروه جستجو کرد. طلب اصلاحات ناچیز در نظم موجود است و قرار دادن مرکز ثقل جنبش طبقه کارگر در حوزه مسائل صنفی و رفاهی.

امروز که مبارزه انقلابی سخت و دشوار است به دامن رفرمیسم و سازشکار پناه برده است و راه نجات خود را چون تمامی سازشکاران چنگ و دندان نشان دادن به سازمان پیگیر و سراسری چریکهای فدائی خلق می بیند و از مدتها قبل راه پیوستن به سوسیال رفرمیستها را طی می کند.

او که بعینه سرنوشت رقت انگیز اکثریت و حزب توده را مشاهده می کند بقیه در صفحه ۱۴

برای برقراری صلحی دمکراتیک، جنگ از تجاعی رابه جنگ داخلی علیه رژیم تبدیل کنیم



گرامی باد

امان نیافت که گزارش را برای نشریه‌اش با قلم بنویسد ولی با خون سرخ خود گزارش را بر روی اسفالت پرجاله شهرش نوشت. او رفت تا گزارشی برای نشریه‌اش تهیه کند ولی خود گزارشی شد برای نشریه‌اش و با رنگ سرخ در صفحات نشریه‌اش جای گرفت و جاویدان گشت. زیرا او قاصدک سرخ نشریه‌اش بود که با گزارشات خویش نشریه‌اش را پر بار می‌ساخت. زیرا او پرنده تیزبالی بود که به هر کجا پیام آزادی میرساند و هر کجا که سر میزد نوید خوشبختی میداد. امین دانش آموزی پرشور بود. دانش آموزان دبیرستان بلوچ (شهبند رجائی فعلی) او را بخوبی می‌داندند زیرا او همدرد و یار خوب آنها بود. خاطره شوراها ی سرخ دانش آموزی یاسد امین را تداعی می‌کنند چرا که او و شوراها عجیب شده بودند. شوراها ی سرخی که با یورش ارتجاع از بین رفتند و امین را نیز با خود به‌مراه بردند. گرچه از آنروز بیش از ۵ سال می‌گذرد ولی دانش آموزان مدارس شهر او را از یاد نبرده‌اند. دانش آموزان هنوز از امین یاد می‌کنند، از سخنرانیهای پر شورش از شعارهای توفنده‌اش و از فریادهای سرخش و ...

مزدوران بارها و بارها او را تهدید کردند تا از فعالیت دست بکشد و آنگاه که تهدیداتشان را بی اثر یافتند تصمیم به نابودی او گرفتند و این بود که تصمیم جنایتکارانه‌شان را در ۲۲ بهمن ۵۹ زمانی که او در گوشه خیابان ایستاده بود، بطور وحشیانه‌ای عملی ساختند.

بعد از ظهر ۲۲ بهمن سال ۵۹ آنروز او از اتاقش بیرون آمد. بسته‌ای را که در دست داشت روی تریک دوچرخه‌اش بست و با دوچرخه‌اش بطرف در خروجی برای افتاد. او قبل از خروج مثل همیشه صورت برادر کوچکش را بوسید، اما آنروز بیشتر از همیشه و خوشی هم ندانست چرا؟ و آن آخرین بوسه‌ای بود که بر گونه تشنه برادرش زده بوسه وداع!

در حال بیرون رفتن بود که صدای برادر کوچکش او را وادار به توقف نمود، برادر کوچکش بطرفش دوید و با صدای کودکی‌هاش گفت: " داداش جان،

مامان میگه الان بیرون نرو، من خودم چندبار صدای تیر شنیده‌ام" و امین لحظه‌ای بفکر فرورفت و بعد در حالیکه لبخند به لب داشت گفت: " آخه کار فوری دارم باید برم " و براه افتاد. و در حالیکه از در خارج میشد به برادرش گفت: " من رفتم در را محکم ببند" و برادر کوچکش درمغنی که در را می‌بست با صدائی بغض‌آلود گفت: " امین جان مگه بر نمی‌گردی که ... "

امین رکاب زنان نرازی کوچکی را پیش رفت و در حالی که به برنامه‌کاش فکر میکرد وارد خیابان عد- خیابان حالتی غیرعادی بخود گرفته بود، از نگاههای بعضی‌ها ترس و هیجان می‌پارید. بعضی با اضطراب اینسو و آنسو می‌رفتند و عده‌ای بدون اینکه عجله‌ای داشته باشند سایرین را از نگاههای تیزشان گذرانده‌ند و ... اما موضوع از چه قرار بود و این وقتی روشن شد که امین سرنبش سر راه آموزش و پرورش رسیده بود، دیدن چند تن از آشنایان هم‌محلش شك و تردید او را رفع نمود.

پس از لحظاتی خودش را با عجله به محل قرارش رساند زیرا می‌خواست زودتر به خیابان آزادی برگردد، چرا که آنجا عده‌ای تظاهرات راه انداخته بودند. او پس از ملاقات با رفیقش و مطلع ساختن او از جریان با شتاب بسوی محل تظاهرات برگشت. تظاهرات راه افتاده بود. و امین در بیست سی متری جلوی صف با دوچرخه‌اش همگام، در حرکت بود. او با تیزبینی خاصی که داشت اوضاع را از نظر می‌گذراند و آنها را در ذهن خودش جای میداد. او حرکات و شمارهای تظاهرات کنندگان را از نظر گذراند و وقتی بی‌اعتنائی توده‌های زحمتکش را نسبت به مدعیان مشاهده نمود لبخندی تلخ بر روی لبان خشکیده‌اش نشست، که آن لبخند بعد از شهادتش نیز همچنان روی لبانش باقی بود.

صف همچنان در حرکت بود و امین نیز شاهد بود، شاهد حرکت مدعیانی که اکنون بدون توده‌هایشان می‌خواستند قلعه را فتح بکنند، که یکدفعه شعارها برآب و تاب لحظه پیش به سرو صدا بدل شد. نگاهش را به عقب برگرداند، از صف به اصطلاح تظاهرات خبری نبود، عده‌ای در پیاده‌روها با شتاب در حال فرار بودند. برای اینکه چگونگی جریان را بهتر باز یابد به ناچار نزدیکی تیسر جراح برق کنار جدول خیابان توقف

نمود، از دوچرخه‌اش پیاده شد و کنارش ایستاد. نگاهش را به عقب برگرداند. ماشین جیب پاسداران از وسط خیابان با سرعتی زیاد به جلو می‌آمد. از سرعت وحشیانه ماشین پاسداران بوی خون می‌آمد. اینبار آنها برای کشتار آمده بودند، ماشین جیب با سرعتی فوق‌العاده جلو می‌آمد که يك لحظه چشمان به امین افتاد، به دانش آموز جوانی که آنها را به وحشت انداخته بود، به فدائی که بارها نطقه نابودیش را ریخته بودند ولی تا بحال به قصدشان نرسیده بودند و اینك شکارشان معمولاً کشتار خیابان با دوچرخه کهنه‌اش ناظر ایستاده بود. مشاهده پاسداران امین را بخود آورد. خواست از خیابان بیرون برود. خواست فریاد بزند، اما دیگر دیر شده بود. او دیگر امان نیافت. پاسداران مزدور نوجوان فدائی را با سپر ماشین جیبشان وحشیانه به تیر جراح برق کوفتند و خون سرخش را بر روی اسفالت سیاه خیابان ریختند. صدای برخورد ماشین با تیر برق همچون انفجاری مهیب شهر را به لرزه درآورد و لحظه‌ای نگذشت که سیل جمعیت بسوی محل جنایتت پاسداران روان شد. پاسداران مزدور از شدت برخورد به بیرون از ماشین پرت شده بودند. آنها با مشاهده موج جمعیت اسلحه‌ها را رها کرده و پا به فرار گذاشتند. لحظه به لحظه جمعیت بیشتر میشد. مردم از مشاهده جنایت جدیدی به خشم آمده بودند، عده‌ای اسلحه‌ها را برداشته و به تعقیب پاسداران پرداختند. اما دیگر از پاسداران خبری نبود. جمعیت ماشین جیب را وسط خیابان کتاند و آنرا از گون کرده به آتش کتاندند. لحظه‌ای بعد شعله آتش به هوا رفت. آتش نیز خشمگینانه می‌گریه گویا عمق جنایت پاسداران را درک کرده بود. و برای این بود که با اشتها ی بی‌نظیری ماشین جیبی را که لحظه‌ای پیش مزدورک در آن نشسته بودند در خود فرو می‌پلعد.

جمعیت خشمگین و خروشان بسوی پاسدارخانه روان شد. فریاد جمعیت مزدوران سرمایه را به وحشت انداخته بود. جمعیت منظم و پرکین به جلو می‌شتافت. تا لحظاتی بعد سیل خروشان مردم به مقابل مرکز روابط عمومی سپاه رسید. مردم به کتابخانه سپاه یورش بردند و با دستا ن پرتوان خود بقیه در صفحه ۱۲



گرامی باد

درب آهنی را که لحظه‌ای پیش پاسداران از ترس خشم خلق آنرا قفل زده و فرار کرده بودند شکستند. کتابها را بیرون ریخته و به آتش کشیدند و اموال آنرا مصادره نمودند. ساختمان روابط عمومی سپاه در آتش خشم خلق می‌سوخت و خلق به خشم آمده در حال تدارک حمله به مرکز سپاه بود که پاسداران تا دندان مسلح وحشیانه به جمعیت یورش آوردند و با رگبار مسلسل‌های آمریکائیشان جمعیت را به خون کشیدند. جمعیت پراکنده شد ولی مقاومت ادامه پیدا نمود، مردم در دسته‌های کوچک به مقاومت می‌پرداختند و با پرتاب سنگ پاسداران را به عقب می‌راندند. شب فرا رسید و حکومت نظامی برقرار شد. مدگان نرنده ارتجاع در کوچه و خیابان به

گشت زنی می‌پرداختند و هرکسی را که می‌دیدند از زن و مرده بیرو جوان و کودک ۰۰۰ همه را بازداشت میکردند. تا صبح روز بعد حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر را بازداشت نموده بودند. پاسداران مزدور با اعمال وحشیانه‌شان همه را به وحشت انداخته بودند - همه از دیده‌ها پنهان شده بودند. حتی آنهایی که عصر آنروز را تظاهرات موضعی راه انداخته بودند. ولی آنشب در زیر سرنیسه ارتجاع، هواداران رزمنده فدائیس، سطل رنگ بست دیوارهای شهر را پسر از شعار نمودند و وقتی که پرده سپاه شب کنار زده شد و روز روشن فرا رسید، شعارهای سرخ بر روی دیوارهای شهر خودنمایی کردند. شعارهایی که باستان پرتوان رزمندگان فدائی در زیر سایه شوم اختناق نوشته شده بودند. این عمل عجاجانه، ولگردان مزدور جمهوری اسلامی را وحشتزده کرده بود. زیرا آنها هرگز فکر نمی‌کردند که در آنچنان

شرایطی که ایجاد نموده‌اند کسی بتواند از خانه‌اش بیرون برود چه برسد که شعار بنویسد. توده‌ها با خوشحالی، تعجب خود را از این عمل برای همدیگر بازگو می‌کردند. این عمل همه را متعجب ساخته بود. چیز خود فدائیان را زیرا این رستم‌شان بوده و هست که در شرایطی که کسی یارای حرکت ندارد پیش‌تاز باشند. و این را بارها ثابت نموده‌اند. همانطور که امین ثابت نمود. در شرایطی که سایرین از وحشت فرار میکردند، امین ایستاد تا از توحش پاسداران و فرار مدعیان دو آتش مبارزه، برای نشریه‌اش گزارشی تهیه کند. که در این راه جانش را فدای خلق نمود.

یادش جاویدان باد
و
راهش پسر رهرو

درسهایی..

مردم مسلح پاسداران منافع خویشتن می‌پسند و خود حاکمیت بلاواسطه خود را بدست می‌گیرند. دشمنی آشتی ناپذیر آلترناتیو پرولتری با امپریالیسم جهانی و در رأس آن آمریکا لاجرم دشمنی او را با سرمایه وابسته به مثابه پایگاه داخلی امپریالیسم نتیجه می‌شود. لذا مبارزات واقعی بر علیه امپریالیسم تنها با رهبری طبقه کارگر میسر است بطوریکه مطالبات مشخص طبقه کارگر در برنامه عمل سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران ملحوظ شده است. و با خون هزاران فدائی و نه‌ها هزار زندانی سیاسی پاسداری می‌شود و تا آخرین قطره خون خود برپای اجرای این مطالبات خواهند ایستاد. تمامی آن افسار و طبقاً تیکه می‌توانند برای جامعه عاری از وابستگی به امپریالیسم و محسوس کلیه مظاهر ستم و استثمار مبارزه کنند چاره‌ای جز پذیرش این برنامه ندارند زیرا حذف هر کدام از خواسته‌های اساسی به مثابه شکست انقلاب یا عدم پیروزی قطعی آنست.

برای لایوهائی آن و تبرئه کردن رژیم اعلام کرده‌اند که فقط در يك وزارتخانه ۳۰۰ نفر بجرم رشوه‌خواری و نزدی و باندبازی دستگیر شده‌اند. روسا، داستانی، نمایندگان امام محکام شرع، روسای کمیته و سپاه، ماموران توزیع کالا و مسئولین امور همه در این نزدیها بشکلی علنی و رسوائی آور افشا شده‌اند.

اما کینه انباشته در دل‌های زحمتکشان روزی که دیر نیست منفجر خواهد شد و جمهوری اسلامی را با تمام فسادش از صحنه تاریخ چاروب خواهد کرد. توده‌های محروم بلوچ همسراه کارگران و زحمتکشان سراسر ایران این ماشین سرکوب را درهم خواهند شکست و جمهوری دمکراتیک خلق را مستقر خواهند کرد. حکومتی که در آن تمامی دستگاه بوروکراتیک برجیده خواهد شد و توده‌های زحمتکشان حکومت بلاواسطه خود را از طریق شوراها جایگزین بوروکراسی خواهند نمود.

فساد..

را می‌برد، پست خود را رها کرده و فرار می‌کنند و بسیاریشان در جاها دیگر به مقامات عالیتری هم ارتقا می‌یابند. پاره‌ای همچون رئیس اداره قند و شکر زاهدان از ترس توده‌ها و افشا شدن نزدیهاشان انبار را به آتش میکشند. نزدیهای کلانی که در بنیاد شهید و امور جنگ‌زدگان انجام گرفته و بارزتر - بین نمونه آنها نزدیهای عبادی‌خاثن امام جمعه زاهدان است. این عنصر منفور که نمایندگی بروفیل و آهن آلات را در سطح استان در دست خود دارد و سرمایه‌گذارهای بسیاری در امور مختلف نموده و رژیم از سهام او نهایت حمایت را تاکنون کرده است. در يك کلام رشوه‌خواری و اختلاس و نزدی از چنان ابعادی در ادارات و در بین سردمداران رژیم برخوردار است که

نابود باد امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم امریکائو پایگاه داخلیش



صدا

نامه را بیرون آورده آن را با آرامی باز کرد و با کورموا دی که داشت آنرا خواند . تکرار بطور نامه صدها بار از نهنش گذشت . بناگاه لبخندی سرد بر لبان ترک خورده اش نشست . برای اطمینان بیشتر نگاهی مجدد به نامه انداخت و اینبار لبخندش رنگی دیگر یافت . نامه را به لبانش چسباند و بوسید و پس آن را روی قلبش فشرد . گویا میخواست نامه را در قلبش جای دهد . لحظاتی را بدین حالت سپری کرد و بعد نامه را با حالت اول تا کرده و در جیبش گذاشت . خوب حال شده بود ، و گرچه نمی توانست خوب حالیش را پنهان بکند اما به کسی چیزی نگفت . آن زحمتکش پر شادمان غده بود زیرا نور چشمی را بعد از مدتی اسارت آزادی کرده اند . این خبر را بزخمیان به او داده بودند ، جلدان (در نامه) به او گفته بودند : " فرزندت را آزاد می کنیم بیا او را ببر " . و او با این خیال و بسا شادی زاید الوصفی به سوی زاهدان روانه شد تا فرزندش را تر اغوش بگیرد و او را بعد از آزادی همپای خودش برگرداند با وجود سرمای زمستان خودش را بسا تعجیل فراوان به زاهدان رساند . جلوی زندان سپاه مزدوری با ریشهایی مثل ریش بز جلویش را گرفت ، اما پدر به روی خود نیامورد . دست به جیب برد نامه را بیرون آورد و آنرا بدست نگهبان داد . پاسدار مزدور پس از دریا - فت موضوع نامه ای دیگر به دستش داد و خطاب به او گفت : " فرزندت را از اینجا برده اند ، برو سرخانه است " . سرخانه؟! نامی آشنا در فرهنگ امروز ، میهماندار کشتگان و اعدای میا ، معادگاه پدران و مادران دردمند با اجداد عزیزان شهیدشان و ... آری فرزند برومندش را همچون سایر انقلابیون تیرباران غده پس از مدتها شکنجه و اسارت اکنون به سرخانه منتقل کرده بودند . با شنیدن این نام پاهای پدر ستعد ، لـرزه بر اندامش افتاد و چشمهایش سیاه سی رفت . در این لحظه دردی عمیق را بر روی چهره چروکیده اش می خواندی لبخند لحظه پیش ، اینک به ماتمی کشنده و دردناک بدل شده ، بوده لحظاتی بدین شکل

مات ماند . قلبش را بغض گرفته بود . میخواست فریادی از ته قلب بکشد ، میخواست گریه بکند و ... و گرچه درونش چنین بود اما قطره ای اشک نریخت ، زیرا فوراً بیاد آورد که نباید در مقابل مزدوران ضعف نشان بدهد ، بدین علت با ظاهری آرام اما درونی پر کین بسوی سرخانه برآه افتاد . وارد سرخانه شد . او را بسوی جسد فرزندش روانه کردند . پس از روبرو شدن با جسد جوان قهرمانش او را در بغل گرفت و لحظه ها سر بر سینه ستیرش که اکنون با گلوله های سربی مزدوران سوراخ شده بود ، نهاد . لحظات دردناکی را می گذراند . نمی دانست اشک بریزد یا فریاد بکشد ، برود یا بنشیند و ... گنج شده بود . لحظه ای بعد سر بلند کرده ، آستینها را بالا زد و جسد فرزندش را بر روی دوش گرفت و بسوی در خروجی سرخانه روان شد . می رفت تا فرزندش را بر روی دوش از سرخانه خارج بکند . اما مزدوری بسا صدای ناهنجارش فریاد زد : " پیرمرد مگر دیوانه شده ای؟! جسد را سر جایش برگردان . برو ماشین بیاور و جسد را ببر . مگر ممکن است بگذاریم جسد را روی دوشت ببری " ، پدر دردمند اما خشمگین تر از آن بود که صدای مزدور را بشنود و بنا بر این برای خودش ادا مـه داد . ولی نگهبان فروما به اینبار بسا اسلحه جلویش ایستاد و نگذاشت از این جلوتر برود . پدر پیر سرش را بالا گرفت و نگاه پر کینش را به مزدور اسلحه بدست دوختستان مزدور وحشتزده بلرزه افتاد و ناخودآگاه یک گام عقب زده شد پدر تازه متوجه غده بود که میخواست است جسد فرزندش را روی دوش از سرخانه بیرون ببرد . بناچار برگشت جسد را سر جایش گذاشت و بغض گرفتن ماشین از در سرخانه خارج شد . و پس از لحظاتی با یک وانت به سرخانه برگشت . از وانت پیاده شد و بدون اینکه به اطرافش اعتنائی بکند وارد غده و کنار جسد فرزندش قرار گرفت . از کسی کمک نمیخواست . خودش به تنهایی جسد را روی ستان بلند کرد و روی وانت گذاشت و در حالی که کینه و نفرتش صد چندان شده بود سرخانه را بسوی سراوان ترک گفت . در سراوان اما ...

آرروز شهر سراسر خشمگین شده بود . هوا از همیشه سردتر شده بود . باد با بی تابیی می وزید و شاخه های

بی برگ درختان با خشم تکان می خورد . هوا تاریکتر بنظر می رسید ، زیرا که آفتاب صورت تابناکی را با روپوشی سرخ ، به سرخی پرچم صمد پوشانده بود . پرندهگان با آوازهای سوزناک آن آهنگ همدردی می نواختند . خبر این چنین اما بدون سروصدا پیچیده بود . خبر خیل سی سریع ، دهان به دهان و سینه به سینه منتقل میشد . مادران درگوشی به همدیگر اطلاع می دادند ، پدران نرحمین کار و دختران و پسران جوان تر بروزخمشان نسبت به جنایتکاران مـبر را برای همدیگر بازگو می کردند . خبر اما چه بود که بدینسان سریع همه را بیدار کرده بود ؟ که شهر را سراسر داغدار ساخته بود ؟ ... خبر این بود : جلدان فرزند زحمتکش از تبار فدائیان را پس از مدتها اسارت و شکنجه اعدام کرده اند صبح سـشنبه ، در اینسو نگاهها تند و پر کین شده بود ، همه آرام اما خشمناک راه می رفتند . مردم با تعجیل که حکایت از خشمشان بود بسوی جلوی صف میشتا . فتند . جوانها مشتایشان را گره کرده بودند و با گامهای محکم و استوار صفرای به جلو می راندند ، از چهره ها خشم می بارید . همه در بدوش گرفتن تختی که جسد رویش قرار گرفته بود تعجیل می کردند . هر کسی میخواست برای لحظه ای هم که غده پایه تختی که قهرمان فدائی شان رویش قرار گرفته را بر دوشش داشته باشد . جمعیت آرام اما پر کین بسوی جلو در حرکت بود و لحظه به لحظه بر تعداد آن افزوده میشد . جمعیت می رفت تا طول خیابان را پر کند نگاههای جمعیت به اطراف می گشت و در حالیکه بسوی گورستان روان بودند خود را آماده مقابله می نمودند . مقابله برای گرفتن انتقام خون فرزندشان و ... در عقب صف پیرمردی با کمری خمیده و عازنان با عجله بجلو میشتافت تا خودش را به اول صف در حالی که کشید بر روی شانه ها می چرخید ، برساند .

در سوی دیگر اما هراس از جمعیت پاسداران را به دخمه ایشان رانده بود چرا که در این شهر ستمزده بیرون آفتاب در چنین مواقعی را مزدوران یکبار آزموده بودند . آنهم در چنین ماهی ، ماه سرخ بهمین ماهی که فدائیان آنرا با خون امضاء کرده اند . در همین ماه بود که مزدوران جوان فدائی را بسا

بقیه در صفحه ۱۹



صمد ..

ما عین جیبشان به میان تیر چراغ برق کوفتند و به شهادت رساندند و ترهان لحظه بود که خشم خلق منفجر شد. ما عین سیاه به آتش کشیده شده، کتابخانه‌شان منهدم گردید و حمله به مزدوران سیاه تدارک دیده شد و ... آری آنروز را مزدوران از یاد نبرده بودند و امروز نیز که شهید بر روی دوشها شانه به شانه می‌گفت، یکی از آن روزهایی بود که مزدوران فرومایه را به وحشت انداخته بود. و برای این بود که به سوراخهایشان پناه برده بودند و فقط گاه و گداری، این گان ولگرد جمعیت شهید بدوش را آنهم از فاصله‌ای دور می‌پاشیدند و هرگز نزدیک نمی‌شدند. تا مبادا خشم (شرون) منفجر گردد. و آننگاه که جمعیت نگاه خشمگین بسویشان می‌گردد، دانه، بزودی غیبتشان میزد، بدانسان که گوئی هرگز نبوده‌اند. جمعیت به گورستان رسید و تخت بر زمین نهاده شد. لحظاتی بعد و پس از پایان مراسم مذهبی تخت کنار قبر آماده برده شده مردم دور قبر حلقه زده بودند. جسد بوسیله دو نفر از روی تخت برداشته شد و می‌رفتند تا آنرا داخل قبر بگذارند اما صدای پیرمردی رنج دیده آنها را وادار به مکث نمود. پیرمرد خمیسه و عمامت قدیمی جلو آمده، پلک چشمهای ریزش را تنگتر نمود تا لکه خون سرخی را که بر روی کفن بود بهتر ببیند. لحظه‌ای بدینسان خیره ماند و چشمهایش را به قطره خونی که در حال چکه کردن بود دوخت. همزمان با سر زمین افتادن قطره خون، قطره‌ای اشک از چشمان خشکیده پیرمرد بر زمین افتاد. جمعیت همچنان ساکت و متحیر به پیرمرد چشم دوخته بود. لحظه‌ای بعد پیرمرد سرش را بالا گرفت و درحالی که با دست بسوی لکه خون اشاره میکرد با صدایی لرزان و بغض گرفته خطاب به جمعیت گفت: " او شهید است .. " آری پیرمرد زحمتکش شهید بودن فدائی را اعلام کرد و جمعیت گفته پیرمرد را آرام تکرار نمود و آنرا در قلب

خود جای داد. لحظاتی بعد فدائی شهید بی‌آوازه اما ماندگار، به آغوش را ز نگهدار خاک سپرده شد.

آری صمد ماندگار شد، ماندگار در نهن پیرمرد، ماندگار در نهن زحمت کشان، ماندگار در قلب کوچک دانش آموزان خرسال مدرسه‌های پیرسیرپسکو، کله‌گان و جالق. زیرا او معلم خوب این روستاها بود. دانش آموزان مدرسه معلم خوب تبعیدی‌شان را به خوبی بیاد دارند، محبتها، همدردیها و لبخندهای مهربانش را. دانش آموزان فقیر مدرسه مرگش را باور نداشتند و هنوز انتظار آمدن معلم صمیمی‌شان را می‌کشیدند که یکی از آنها برخاست و در حالیکه چشمايش از خشم سرخ و ستان کوچکش از شدت عصبانیت می‌لرزید، بر روی تخته سیاه کلاس با خطی سرخ نوشت: " مرگ بر نرخیج " معنی این جمله آشنا را همه می‌فهمیدند. معنیش را بارها و بارها معلمشان به آنها آموخته بود. پس دیگر صمد به میان آنها هرگز برنخواهد گفت؟ آری دیگر صمد بمیان آنها برنگفت. اما آنها نام او را با خطی درشت بر روی تخته سیاه نوشتند و یاد او را در قلبهای ظریف و پرکینه‌شان زنده و جاویدان نگاه داشتند.

آری صمد ماندگار است، ماندگار در نهن کارگر جوانی که صمد به او اعلامیه رسانده بود و به او آگاهی و توان مبارزه آموخته بود. صمد زنده است در قلب هزاران زن و مرد زحمتکش، زیرا صمد فرزندی از تبار زحمتکشان خلق بلوچ بود. زیرا صمد فقیر بود همچون خودشان، او فقر را از کودکی لمس کرد. از همان اوانی که باید مشکل سایر زحمتکشان لقمه‌نان خشک را تسوی آب‌خیس می‌کرد تا گلویش را خراش نهد. از همان اوانی که همچون کودکان سایر کارگران و زحمتکشان باید برای خرجش کار میکرد. او از همان زمان راه مبارزه را آموخت و بخوبی یاد گرفت که باید با فقر مبارزه بکند و مبارزه را شروع کرد. مبارزه‌ای سرخسختانه و پیگیر. او مرتب کار میکرد و یکلحظه آه خستگی نمی‌کشید. رفقايش این چریک‌کوهها و صخره‌های سخت بلوچستان را بخوبی بیاد دارند. آن لحظاتی را که او بسان گوزن

با کوله‌باری سنگین از صخره‌ها بالا می‌رفت و در موقع خستگی رفقايش کوله‌پشتی آنها را نیز بدوش می‌گرفت. صمد زنده است، زیرا او بود که با غرض مسلسل - کت سنگین شب را می‌شکست زیرا اعلامیه‌های محله‌های فقیر را او پخش کرده بود، زیرا او بود که بر روی دیوارهای رنگ باخته شهر شعارهای سرخ نوشته بود. آری صمد زنده است در غرض مسلسل، در یاد زحمتکشان محله‌های فقیرنشین و در روی شعارهای سرخ دیوارهای کهنه شهر.

صمد جاویدان است در خشم و کینه جوانان شهر زیرا فریادی که صدای جمعیت را هماهنگ میکرد از آن صمد بود جوانان شهر هنوز آن فریاد رسایی را که در تظاهرات از گلوئی صمد برخاسته بود تکرار می‌کنند و به پاس آن فریاد، پاشش را گرامی میدارند.

آری صمد نمرده است. زیرا او رفیق و یار خوب هزاران فدائی بود، زیرا او همچون هزاران فدائی قهرمان فدائی وار زیست و قهرمانانه شهادت رسید. جلادان او را تیرباران کردند و خونش را ریختند، اما خون صمد بر زمین ریخته نشد که خون او اکنون در رگهای ما پرخروشتر در جریان است. صمد نمرده است، زیرا سلاحش بر زمین نیفتاد که سلاح او اکنون در ستان ما می‌غرد. نرخیج‌مان او را وحشیانه شکنجه کردند تا مگر او را متزلزل کرده باشند، تا مگر رازی از اسرار خلق از زبانش بیرون کشیده باشند. او شکست ولی خم نشد زیرا او فولاد بوده، زیرا او فدائی بود. همچون هزاران فدائی دیگر، مزدور - ران سرمایه صمد را کشتند با این خیال واهی که بتوانند آرمانش را از بین ببرند، اما آرمان صمد با نبوش از بین نرفت که آرمان او اکنون با راهروانی بی‌شمار پایدارتر مانده است. که اکنون هزاران فدائی سلاح بدوش آرمانش را پاس میدارند.

با تداوم راه‌رخش پاشش را گرامی خواهیم داشت

پیکار و جد

نامه‌ای به دستش دادند، آنرا با اضطراب گرفت و سپس بدون اینکه چیزی بگوید بسوی خانه‌اش روان شد. در مسیر راه گاه دستش را روی جیب می‌کشید تا مطمئن شود که نامه سرجا پیش هست. وارد خانه شده اتاق با همیزی که توی بخاری می‌سوخت گرم شده بود. لنگ دور گردنش را باز کرد. دستش را به جیب برد و

بقیه در صفحه ۱۸



گزارشی از برخورد با توده‌ها

تنگ غروب بود. زردی خورشید بر کوه‌های تفت و قهوه‌ای پاشیده میشد، از خستگی راه ترازوی که آمده بودیم باهایمان سختی بلند میشد. تشنه و خسته دره تنگ را که پیمودیم انگار از دروازه‌های خارج شده باقیم فضای پهن دست‌چلویمان گسترده شد. و برکمرکش کوه "لوگها" (خانه حصیری) را دیدیم. گروه نرم نرمک راه خود را بسوی "لوگها" کج کرد و لبخندی شادمانه بر چهره‌های خسته نقش بست.

بقیه در صفحه ۶

کمک‌های مالی

رفقای زندانی	۴۰۰۰ ریال
بدون کد	۴۵۰۰۰ ریال
۲ - ل	۲۳۵۰۰ ریال
۲ - س	۴۵۰۰۰ ریال
الف - ۱۹	۴۵۰۰۰ ریال
۴-۴۲	۱۱۱۰۰ ریال

قاصدک

دیرزمانیست که قاصدک از سرخسی میدرخشد زمانی از خون امین، مهدی عشقیع و سعد اکنون، از خون ناصر ناصر، بار خون تو را بدوش گرفته و به خانه‌های نیاز، نیاز کار، نیاز سعادت، نیاز آزادی، هدیه میدهد و بقیه بقیه کلمه‌های پیوند می‌آورد

که می‌بینید :

این "بامی استار" است صفحه‌ای دل‌گسترده زحمت‌است و حرف‌هایش را

یک‌یک از تاریخ جور و از حماسه هزار دانشا گمنام و نامی گرفته است

این‌گونه است راز این معما که با پرورش و ایلغار دیوهای

دیروز و امروز پرغضب گشت‌کننده نمیشوند،

این هدیه‌ها جاری اند

و این حرفها در نعو

تا که در پسر هر هدیه

بقیجه‌های دست‌تنگ آید

و جای هر حرف گلوله

* علف و خاک را با پنجه کنند



گرامی باد خاطرۀ فدائی

رفیق شهید

"امین نورایی"

دو سال بعد از قیام، زمانی که توده‌های قیام‌کننده هنوز در توهم نسبت به تازه به قدرت رسیدگان بسر می‌بردند، جلادان اسلامی یکی از نوباوگان بلوچ را بشهادت رساندند. تازه دو سال از قیام گذشته بود، سال ۵۹ بود، بیست و دوم بهمن ماه. و در آن زمان او فقط شانزده سال داشت. در آنروز قاصدک دانش آموز رفته بود تا از تظاهرات (اپورتونیستهای پیکاری) برای نشریه‌اش گزارشی تهیه بکند که مزدوران سپاه به او امان ندادند و او را بطور فجیعی به شهادت رساندند.

بقیه در صفحه ۱۱

شهدای بهمن ماه

رفقا
ابراهیم پوررضائی خلیق
سعید پایان
فتحعلی پناهیان
محمدطاهر رحیمی
منیژه اشرف‌زاده کرمانی
محسن بطحائی
محمد پیرزاده جهرمی
مسعود پرورش
فاطمه افدرتیا
جعفر محتشمی
مصطفی دقیق همدانی
انوشه فشبلیت کلام
کیومرث سنجرئی
حسن فرجودی
حسین چوخابی
سعد حسین زهی

بقیه در صفحه ۱۴

وتی عاقبت دست‌گرگ کومانی المین حق انت